

فرزاد

ماهنامه فرهنگی / اجتماعی
مهرماه ۱۳۹۵
دوره جدید، شماره ۱۳۸ (پیاپی ۴۹۹)
قیمت ۲۰۰۰ تومان

باز مهر و باز بوی مدرسه
زندگینامه شهید هنرمند، محمدرضا امانی
روستاهای کوهستانی ایران
موزه ملی قرآن کریم
مسجد نصیرالملک شیراز، جلوه ای از بهشت
ورزش زورخانه ای باستانی
فرزند خراسان، فرزند کردستان، فرزند ایران



سلام بر قدس

۹ مهرماه

روز همبستگی با
کودکان و نوجوانان فلسطینی
گرامی باد





ماهنامه فرهنگی و اجتماعی
شماره ۱۳۸، مهر ماه ۱۳۹۵
قیمت: ۲۰۰۰ تومان



صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول و سردبیر: محبوب شهبازی
جانشین سردبیر: نادر دقیقی
مدیر اجرایی: خدیجه اکبری



دبیر تحریریه: دکتر بهنام زنگی
طراحی گرافیک و صفحه آرایی: آتلیه مهر نوروز
تصویرگر: بهنام زنگی
طراح جلد: گیسو الماسی راد
ناظر فنی چاپ: شاپور محمدحسن زاده
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۸۲۸۴۳۵
آدرس الکترونیکی:
Email: nojavan@shahedmag.com
صندوق پستی: تهران ۱۵۷۱۵/۱۹۳

ناشر: انتشارات شاهد
تهران - خیابان طالقانی خیابان ملک الشعراء
بهار شمالی شماره ۵
تلفن: ۸۸۳۰۸۳۴۸



چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر
شاهد نوجوان برای نوجوانان ۱۱ تا ۱۶ سال
منتشر می شود. مجله در تلخیص و ویرایش
مطالب رسیده آزاد است. مطالب رسیده
بازگردانده نمی شود. نقل مطالب مجله با ذکر
مأخذ مجاز است

۴ سردر و قال

۵ از زبان بزرگان

۶ لحظه های زندگی

۱۰ داستان های مثنوی

۱۲ آسمان ها

۱۴ علمی

۱۶ زیبایی های ایران

۱۸ عجایب هفتلانه

۲۰ موزه های ایران

۲۲ مساجد ایران

۲۴ روز و روزی

۲۶ داستان مصور

۳۰ هنر و هنرمندان

۳۲ یک داستان

۳۴ سرگرمی

۳۵ جدول

۳۶ روز و روزی

۳۸ مرد و دوقچه

۳۸ روز و آسمان

۴۰ روز و روزی

۴۲ دانشمندان ایرانی اسلامی

۴۵ بار مهربان

۴۶ طنز نامه

۴۸ مناجات نامه

۴۹ از چهره های چهارم

۵۰ نوجوانان و نوجوانان

سخن آغاز

باز مهر و باز بوی مدرسه

مهر ماه هر چند که آغاز فصل خزان و طبیعت است، باید آن را بی‌تردید آغاز دوره شکوفایی و بهار دانش دانست. بازگشایی مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی در این ماه از سال، نویدبخش آغاز تلاش و تکاپوی کودکان، نوجوانان و جوانان مشتاق علم و آگاهی است.

هر چه از این شور و حال دوران کودکی و نوجوانی در بازگشایی مدارس دورتر می‌شویم، ارزش آن‌ها به عنوان خاطرات مهم و سرنوشت‌ساز زندگی‌مان برایمان بیشتر می‌شود و بهتر به نقش مهمشان در شکل‌گیری مسیر زندگی‌مان پی می‌بریم. تا حدی که تمام افراد، دوران با شکوه و شیرین مدرسه را در تمام مقاطع دیگر حیاتشان، با خود همراه دارند و از مرور و بازگویی آن لذت می‌برند.

مهر که می‌آید؛ با خود مهربانی و دوستی می‌آورد. مدرسه محیط دوستی‌های پایدار و حقیقی است. مدرسه محیط و جامعه‌ای کوچک است که در آن، ورود به محیط و جامعه در محیط بزرگ را تجربه می‌کنیم. دانش و آگاهی مورد نیاز ما برای ورود به جامعه در محیط مدرسه در اختیارمان گذاشته می‌شود و در روند آشنایی با دوستان و همکلاسی‌هایمان با افکار و اخلاقی متنوع و متفاوت، روش همزیستی با انسان‌های پرشمار جامعه را تمرین می‌کنیم.

مهر که می‌آید؛ دیدارها تازه می‌شوند. دوستان جدید به جمع همکلاسی‌ها افزوده می‌شوند و نشاط و شادمانی نوجوانانه دانش‌آموزان فرصت ابراز پیدا می‌کند. دانش‌آموزی ملازم شادی و شادمانی است و مهر، این ماه پر رنگ و بو، سفره شادی را برای جان‌های مشتاق می‌گستراند.

مهر که می‌آید، خاطرات مهربانی مدرسه برای همه نسل‌ها زنده می‌شود. بوی کتاب‌نو، کیف نو، مداد و پاک‌کن نو و بوی روزهای نو در شامه همه ما ثبت شده است و آمدن مهر، عطر آن خاطره‌ها را دوباره در ذهن و خیال ما می‌پراکند. قدر این روزهای پرارزش را می‌دانیم و از لحظه لحظه آن برای ساخته شدن ذره ذره آینده‌مان، کشورمان و جامعه‌مان استفاده می‌کنیم.

سردبیر



سخن بزرگان

انتخاب حکایات: فاطمه عاطفی نژاد

پاداش شب زنده‌داری

رسول اکرم می‌فرماید: در بهشت درختی است که از آن اسب‌های ابلق (سیاه و سفید) با دو بال و با زین‌هایی از یاقوت بیرون می‌آیند. اولیاء خدا بر آنها سواری می‌شوند و به هر جای بهشت بخواهند به پرواز درمی‌آیند، اهل بهشت از خدا می‌پرسند: خدایا! این بندگان تو چگونه به این مقام و جایگاه رسیده‌اند که ما از آن محروم هستیم. جواب می‌شنوند: آنها کسانی هستند که در دنیا شب‌ها از بستر خواب بیرون می‌آمدند و به نماز و راز و نیاز مشغول بودند، درحالی که شما در خواب بودید و روزها که شما می‌خوردید و می‌نوشتید، آنها روزه می‌گرفتند و همیشه از ترس و شوق من می‌گریستند. (منبع: رساله لقاءالله، ص ۱۲۸)

مجلس تحصیل علم از هزار روز روزه برتر است

مردی از انصار، نزد رسول اکرم آمد و سوال کرد: «یا رسول‌الله! اگر جنازه شخصی در میان است و باید تشییع و سپس دفن شود و مجلس علمی هم هست که از شرکت در آن بهره‌مند می‌شویم، وقت و فرصت هم نیست که در هر دو جا شرکت کنیم، در هر کدام از این دو کار شرکت کنیم از دیگری محروم می‌مانیم، شما کدامیک از این دو را دوست می‌داری تا من در آن شرکت کنم؟

رسول اکرم فرمود: «اگر افراد دیگری هستند که همراه جنازه بروند و آن را دفن کنند، در مجالس علم شرکت کن همانا شرکت در یک مجلس علم از حضور در هزار تشییع جنازه و از هزار عبادت بیمار و از هزار شب عبادت و هزار روز روزه و هزار درهم تصدق و هزار حج غیر واجب و هزار جهاد غیر واجب بهتر است. اینها کجا و حضور در محضر عالم کجا؟ مگر نمی‌دانی به‌وسیله علم است که خدا اطاعت می‌شود، و به‌وسیله علم است که عبادت خدا صورت می‌گیرد. خیر دنیا و آخرت با علم توأم است، همانطور که شر دنیا و آخرت با جهل توأم است. (منبع: بحارالانوار، چاپ جدید، جلد ۱، صفحه ۲۰۴)

روزه انسان بد اخلاق

عصر رسول خدا بود. فرد مسلمانی همواره روزه می‌گرفت و به نماز اهمیت بسیار می‌داد. حتی شب را با عبادت و مناجات به سر می‌برد ولی بد اخلاق بود و با زبان خود همسایگانش را می‌آزرد. شخصی به محضر رسول خدا آمد و عرض کرد: «فلان شخص همواره روزه می‌گیرد و شب‌زنده‌داری می‌کند، ولی بد اخلاق است و با نیش زبانش همسایگان را می‌آزارد. رسول اکرم فرمود: لآخر فیها هی من اهل النار. در چنین روزه‌ای خیری نیست و او اهل دوزخ است. (منبع: بحارالانوار، ج ۷۱)

آنان که کم گفته‌اند...

لقمان حکیم رضی‌الله‌عنه پسر را گفت: امروز طعام مخور و روزه‌دار، و هر چه بر زبان راندی، بنویس. شبانگاه همه آنچه را که نوشتی، بر من بخوان. آنگاه روزه‌ات را بگشا و طعام خور شبانگاه، پسر هر چه نوشته‌بود، خواند. دیروقت شد و طعام نتوانست خورد. روز دوم نیز چنین شد و پسر هیچ طعام نخورد. روز سوم باز هر چه گفته‌بود، نوشت و تا نوشته را بر خواند، آفتاب روز چهارم طلوع کرد و او هیچ طعام نخورد. روز چهارم، هیچ نگفت. شب، پدر از او خواست که کاغذها بیاورد و نوشته‌ها بخواند. پسر گفت: امروز هیچ نگفتم تا برخوانم. لقمان گفت: پس بیا و از این نان که بر سفره است بخور و بدان که روز قیامت، آنان که کم گفته‌اند، چنان حال خوشی دارند که اکنون توداری.





عراقی‌ها از سلاح‌ها و بمب‌های شیمیایی بسیاری استفاده کردند اما حسین حاضر به عقب‌نشینی نبود تا این که در اثر برخورد یک ترکش دست خود را از دست داد. او را علمدار لشکر امام حسین می‌نامیدند. سرانجام حسین بعد از شرکت و فرماندهی در عملیات‌های بسیاری مانند ثامن‌الائمه، والفجر، بیت‌المقدس، فتح‌المبین، رمضان، محرم و ... و وارد کردن ضربات بسیاری به دشمن، در روز ۸ اسفند ماه سال ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید و بنا به سفارش خودش پیکرش در قطعه شهدای کربلا در میان یاران بسیجی‌اش در گلستان شهدای اصفهان به خاک سپرده شده است.

خاطره‌ای از پدر سردار شهید حسین خرازی

در مدت جنگ من و پسر ۲ هم‌رزم بودیم. حسین فرمانده لشکر بود و من اغلب به امور تدارکاتی و امدادگری می‌پرداختم. اول اسفند سال ۱۳۶۵ به بیمارستان شهید بقایی اهواز آمد و در حالی که با همان یک دست رانندگی می‌کرد. در حین گشت داخل شهر، شروع به صحبت کرد: «بابا من از شما خیلی ممنونم چون همه از شما راضی هستند به خصوص رئیس بیمارستان، مرحبا بابا، سرافرازم کردی.» من که سربازی در خدمت اسلام بودم گفتم: «هر چه انجام داده‌ام وظیفه‌ای در راه نظام مقدس جمهوری اسلامی بوده، کار من در مقابل این خدمت و فداکاری که تو انجام می‌دهی، هیچ است و اصلاً قابل مقایسه نیست.» این آخرین دیدار ما بود و سال‌هاست که مشام جان من از عطر خوش صحبت‌های حسین در آن روز معطر است.

حسین خرازی در اولین روز شهریورماه سال ۱۳۳۶ در شهر اصفهان به دنیا آمد. دوران دبستان و دبیرستان را در شهر اصفهان سپری کرد و همزمان در خانواده متدین و آگاه خویش، به یادگیری مسایل مذهبی و سپس سیاسی پرداخت. حسین در دوران کودکی به همراه پدر به نماز جماعت و مجالس دینی راه پیدا کرد و نزد معلمان متعددی درس آموخت. در مسجد اذان و تکبیر می‌گفت و با صوت خوشی که داشت، قرآن را تلاوت می‌کرد. در سال ۱۳۵۵ پس از آن که دیپلم گرفت، برای سربازی روانه مشهد شد و در آنجا هم فعالیت‌های مذهبی خود را ادامه داد و همچنان علوم قرآنی را یاد می‌گرفت.

در روزهای نخستین انقلاب برای مبارزه با ضدانقلاب‌های داخلی روانه کردستان شد و یک سال در کردستان به مبارزه پرداخت. بعد از این که جنگ تحمیلی شروع شد، به جنوب کشور رفت و در منطقه‌ای به نام دارخوین چندین ماه اسقامت کرده و رزمندگانی نیرومند را تربیت کرد. او در میان سربازان به خط شیر معروف شده بود. حسین، در سال ۱۳۶۰ تیپ امام حسین (ع) را تشکیل داد و در عملیات آزادسازی شهر بستان نیروهایش آنچنان رشادت‌هایی نشان دادند که تیپ تبدیل به لشکر امام حسین (ع) شد و حسین هم فرماندهی آن را به عهده داشت. او خودش شخصا به عملیات‌های شناسایی می‌رفت و در تمام عملیات پیشقدم بود. علاوه بر مدیریت کردن عملیات، بسیار شجاع بود و در تربیت نیروهای دلاور و کارآمد بسیار تلاش می‌کرد. نیروهایش در یکی از عملیات‌ها به نام خیبر، سختی‌های زیادی را متحمل شدند.

راننده قایق

یک روز قرار بود تعدادی از نیروهای لشکر امام حسین (ع) با قایق به آن سوی اروند بروند. حاج حسین به قصد بازدید از وضع نیروهای آن سوی آب، تنهایی و به طور ناشناس در میان یکی از قایق‌ها نشست و منتظر دیگران بود. چند نفر بسیجی جوان که او را نمی‌شناختند سوار شده، به او گفتند: «برادر خدا خیرت بدهد ممکن است خواهش کنیم ما را زودتر به آن طرف آب برسانی که خیلی کار داریم.» حاج حسین بدون اینکه چیزی بگوید پشت سکان نشست، موتور را حرکت داد. کمی جلوتر بدون اینکه صورتش را برگرداند سر صحبت را باز کرد و گفت: «الان که من و شما توی این قایق نشسته‌ایم و عرق می‌ریزیم، فکر نمی‌کنید فرمانده لشکر کجاست و چه کار می‌کند؟» با آنکه جوابی نشنید، ادامه داد: «من مطمئنم او با یک زیرپوش، راحت داخل دفترش جلوی کولر نشسته و مشغول نوشیدن یک نوشابه تگری است! فکر می‌کنید غیر از این است؟» قیافه بسیجی بغل دستی او تغییر کرد و با نگاه اعتراض‌آمیزی گفت: «اخوی حرف خودت را بزن». حاج حسین به این زودی‌ها حاضر به عقب‌نشینی نبود و ادامه داد. بسیجی هم حرفش را تکرار کرد تا اینکه عصبانی شد و گفت: «اخوی به تو گفتیم که حرف خودت را بزن، حواست جمع باشه که بیش از این پشت سر فرمانده لشکر ما صحبت نکنی اگر یک کلمه دیگر غیبت کنی، دست و پایت را می‌گیرم و از همین جا وسط آب پرت می‌کنم.» و حاج حسین چیزی نگفت. او می‌خواست در میان بسیجی باشد و از درد دلشان با خبر شود و اینچنین خود را به دست قضاوت سپرد.

سعید محمدی



سخنان مقام معظم رهبری در مورد شهید خرازی

احکام خدا و حاکمیت دین خدا و دفاع از مستضعفین و نبرد با مستکبرین، عزیزترین سرمایه خود را نثار می‌کند و جوانان سرافرازش پشت پا به همه دلبستگی‌های مادی زده پای در میدان فداکاری نهاده و با همه توان مبارزه می‌کنند و جان بر سر این کار می‌گذارند. چنین ملتی بر همه موانع فائق خواهد آمد و همه دشمنان را به زانو در خواهد آورد. ما پس از هشت سال دفاع مقدس همه جانبه و ۶ سال تحمل جنگ تحمیلی، نشانه‌های این فرجام مبارک را مشاهده می‌کنیم و یقیناً نصرت الهی در انتظار این ملت مؤمن در مبارزه ایثارگر است...

سید علی خامنه‌ای

۱۳۶۵/۱۲/۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم
سردار رشید اسلام و پرچمدار جهاد و شهادت، برادر شهید، حاج حسین خرازی به لقاء الله شتافت و به ذخیره ای از ایمان و تقوا و جهاد و تلاش شبانه روزی برای خدا و نبردی بی امان با دشمنان خدا، در آسمان شهادت پرواز کرد و بر آسمان رحمت الهی فرود آمد. او که در طول ۶ سال جنگ قله‌هایی از شرف و افتخار را فتح کرده بود اینک به قله رفیع شهادت دست یافته است و او که هل من ناصر ینصرنی زمان را با همه وجود لیبیک گفته بود اکنون به زیارت مولایش امام حسین (ع) نایل آمده است و او که در جمع یاران لشگر سرافراز امام حسین (ع) عاشقانه به سوی دیار محبوب می‌تاخت، پیش از دیگر یاران، به منزل رسیده و به فوز دیدار نایل آمده است. آری، او پاداش جهاد صادقانه خود را کنون گرفته و با نوشیدن جام شهادت سبکبال، در جمع شهدا و صالحین درآمده است. زندگی و سرتوشت این شهید عزیز و هزاران نفس طیبه‌ای که در این وادی قدم زده‌اند، صفحه درخشنده‌ای از تاریخ این ملت است. ملتی که در راه اجرای





وصیتنامه شهید حسین خرازی

... از مردم می‌خواهم که پشتیبان ولایت فقیه باشند، راه شهدای ما راه حق است، اول می‌خواهم که آنها مرا بخشیده و شفاعت مرا در روز جزا کنند و از خدا می‌خواهم که ادامه‌دهنده راه آنها باشم. آنهايي که با بودنشان و زندگی‌شان به ما درس ایثار دادند. با جهادشان درس مقاومت و با رفتنشان درس عشق به ما آموختند. از مسوولین عزیز و مردم حزب‌اللهی می‌خواهم که در مقابل آن افرادی که نتوانستند از طریق عقیده، مردم را از انقلاب دور و منحرف کنند و الان در کشور دست به مبارزه دیگری از طریق اشاعه فساد زده‌اند در مقابل آنها ایستادگی کنید و با جدیت هر چه تمامتر جلوی این فسادها را بگیرید.

والسلام

حسین خرازی - ۱۳۶۵/۱۰/۱

شهید حسین خرازی به روایت تصاویر



نصیحت شتر به موش مغرور

موش گفت: زانو تا زانو فرق دارد. برای تو مور و برای من اژدهاست. برای تو تا زانو است و برای من صد گز از سرم می‌گذرد.

در اینجا شتر به موش گفت: اکنون متوجه باش و از غرور و گستاخی پرهیز! ای بینوا، اگر می‌خواهی خودنمایی کنی برو با موش‌ها خودنمایی کن. موش کجا و شتر کجا؟!

موش گفت: توبه کردم، دیگر گستاخی نمی‌کنم. خواشمنم مرا از این آب به آن سو برسان. شتر نسبت به موش ترحم کرد و به او گفت: اینک بر سر کوهان من بنشین تا تو را به آن سوی آب ببرم. من که باید از این نهر بگذرم، صدهزار مثل تو را هم می‌توانم بگذرانم.

تو رعیت باش چون سلطان نه‌ای
خود مران کشتی چو کشتیان نه‌ای
چون نه‌ای کامل دکان تنها مگیر
دستخوش می‌باش تا گردی خمیر

موشی افسار شتری را گرفت و با خودنمایی به راه افتاد. شتر با آن بزرگی به‌دنبال موش حرکت کرد و موش به خود مغرور شد که آری من پهلوان هستم.

این غرور موش برای شتر معلوم شد، ولی چیزی به موش نگفت و در دل خود می‌گفت: ای موش ناچیز، اکنون وقت لاف و گزاف نیست، صبر کن تا ناچیزی تو را به خودت هم نشان دهم. موش همچنان افسار شتر را می‌کشید تا به نهر آبی رسید و همان‌جا توقف کرد و نتوانست به پیش رود. شتر به او گفت: چرا ایستاده‌ای؟ راه برو! موش گفت: این نهر بزرگ و عمیق است، اگر بروم غرق می‌شوم.

شتر گفت: بگذار من عمق آب را اندازه بگیرم. آن‌گاه پای خود را در آب گذاشت. اندازه آن تا زانوی شتر بود و به موش گفت: ای موش، این که چیزی نیست، تا زانو است.



طوطی و مرد کچل

بقالی در دکان خود، طوطی زیبا و خوش آوایی داشت. این طوطی از دکان نگهبانی می‌کرد و با ندا و نوای دل‌انگیز خود، مشتریان را به آن دکان جلب نموده و بازار بقال را گرم می‌داشت. روزی بقال به خانه رفته بود. اتفاقاً گربه‌ای در دکان او موشی را دنبال کرد. طوطی هراسان و ترسان شد و برای حفظ خود از گزند گربه به این سو و آن سو خورد و شیشه‌ها به زمین افتاد و شکست و روغن آن‌ها به زمین ریخت.

بقال وقتی به دکان آمد و آن منظره را دید از روی خشم طوطی را گرفت و با چوبدستی خود بر سر طوطی زد. موهای طوطی ریخت و سرش طاس شد.

از آن پس طوطی خاموش شد و بغض گلویش را گرفت و دیگر سخن نگفت و همچنان روز و شب در اندوه بود.

بقال بسیار حیران و افسرده شد و حتی برای این که طوطی سخن بگوید به تهی‌دستان صدقه می‌داد و از خدا کمک می‌خواست اما نتیجه نمی‌گرفت.

روزها گذشت و همچنان فضای مغازه پر از اندوه بود تا این که یک روز مردی که شغلش بافندگی بود و از قضا سرش کچل و طاس بود از آن‌جا گذر کرد.

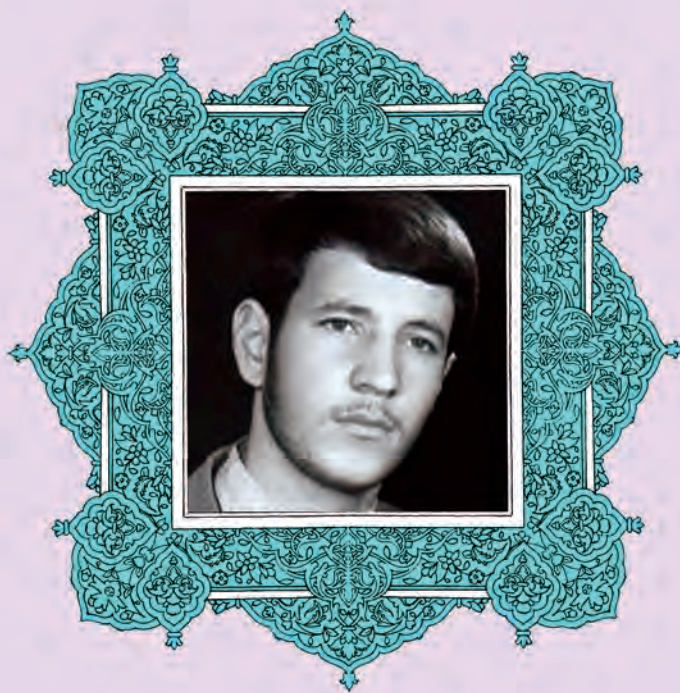
تا چشم طوطی به سر طاس آن مرد افتاد ناگهان منقار گشود و صدا زد: ای کچل، تو نیز مگر مثل من روغن ریخته‌ای که صاحبیت بر سرت زده و کچل شدی؟!

تهیه‌کننده: فریناز بهرامی

زندگینامه
شهید هنرمند تئاتر

محمدرضا امانی

نویسنده: اسماعیل حسین پور



برای عدم دفاع از دین و دیار بود که در این راستا دانش‌آموزان را جذب انجمن اسلامی و بسیج دانش‌آموزی نمود و فعالیت‌های فرهنگی در پشت جبهه محور کارش قرار داد و با خلق نمایش‌هایی اثرگذار، اولین نمایش خود را با عنوان «سنگ‌های خونین» با هدف ترویج فرهنگ جبهه و جنگ در مدارس و مساجد به روی صحنه برد. استقبال گسترده مردم و به‌خصوص جوانان و دانش‌آموزان حاکی از تاثیر ارزنده‌ی نمایش‌های او بر مردم بود و از سویی انگیزه هنرآفرینی بیشتر برای آن شهید گرانقدر را در پی داشت. شهید امانی می‌دانست که سلاح تبلیغات برنده‌تر از سلاح جنگ است. از این‌رو درس، کلاس، مدرسه، و مقاله و نمایشنامه‌نویسی و حضور در جبهه کار همواره‌ی او بود. صداقت، صلابت و استعداد محمدرضا باعث پیشرفت او در مجامع هنری شد و با اینکه دانش‌آموز سال سوم دبیرستان بود به‌عنوان خبرنگار و گزارشگر صداوسیما و مطبوعات دعوت به همکاری شد و توانست علاوه بر ارسال اخبار و رویدادهای شهرش در جبهه نیز به زیبایی نقش‌آفرین رسالت هنری، رزمی و خبری خویش باشد. با

شهید محمدرضا امانی با نام هنری «میثم» نویسنده، خطیب و هنرمندی فراتر از عصر خویش بود؛ که تنها با ۱۸ سال سن توانست به‌عنوان یکی از نام‌آورترین فرزندان این خطه، خوش بدرخشد و از او به‌عنوان یکی از نوابغ جبهه و جنگ یاد شود. عزیزی که کمتر شناختیم‌اش و کمتر شناساندیم‌اش. شهید امانی در مرداد سال ۱۳۴۷ در شهرستان شیروان چشم بر زلالی زندگی گشود، از کودکی با نبوغ سرشاری که داشت؛ رفتارش با دیگر همسالانش متفاوت بود. دوران ابتدایی را دبستان «قدس» روستای «قلجق» سپری نمود و برای ادامه تحصیل راهی شیروان شد و در مدرسه فارابی مشغول تحصیل گردید. با آغاز جنگ تحمیلی و با حس عظیم میهن‌دوستی که در او بود، سنگر دفاع و مدرسه را به هم گره زد و با کمک شهید اکبرزاده پایگاه بسیج مدرسه را تشکیل داد و خودش اولین بسیجی مدرسه بود و پس از آن برای نخستین‌بار در سال ۱۳۶۱ از مدرسه راهی جبهه شد. او با عشق در هم تنیده دین و میهن در دلش، یک نوجوان انقلابی تمام‌عیار بار آمده بود. با بازگشت از جبهه شاهد تبلیغات استکبار

روحیه دشمن‌نهراسی خود توانست تصاویر و لحظه‌هایی تاریخی از دفاع مقدس را به خوبی ثبت و ضبط کند.

او هنرمندی عاشق شهادت بود و پرچمدار راه سرخ امام حسین ع و امامت. از شروع عملیات مسلم‌بن‌عقیل تا عملیات کربلای ۵، در دوسنجر مهم حضوری پر رنگ داشت: سنگر تبلیغ و سنگر هنر. او با ثبت گزارش‌ها و ضبط تصاویر عملیات‌های والفجر ۸، کربلای ۲، کربلای ۴ و ۵؛ ثابت کرد انسانی فکور، شجاع، اندیشمند و توانمند است و عاقبت در راه دفاع از دین و کشورش و درحالی‌که هم سلاح در دست داشت و هم قلم؛ سیرنوش زلال چشمه شهادت و با کربلایان دشت مقدس شلمچه بال‌گستر آسمان شهادت شد. او درحالی‌که در سال ۱۳۶۵ آسمانی شد که در میان اصحاب رسانه و هنر به چهره‌ای نام‌آشنا بدل شده بود. او نویسنده و کارگردانی توانمند و خطیبی پرشور بود و مقالات فراوانی از او در مورد جبهه و جنگ به چاپ رسیده که

موضوع ایشار و شهید و شهادت در آن پررنگ‌تر است. این شهید والامقام، نزدیک به ۲۰ گزارش از عملیات‌های مختلف و مصاحبه با رزمندگان انجام داده است که بیشتر آنها در روزنامه‌های جمهوری اسلامی، خراسان، اطلاعات و کیهان به چاپ رسیده است. او با سن کم، روح بزرگی داشت. در مدت کوتاه زندگی‌اش بسیار باشکوه زیست. نوشت و خواند و گفت و رزمید. برایش کلاس و مسجد؛ سنگر و گردان عزیز بودند.

زمانی که در کربلای شلمچه سند سربلندی ملتش را با خون امضا نمود؛ یکی از فرماندهان بزرگ سپاه گفت: «امانی از نوابغ جبهه و جنگ بود که از دست دادیم». آشنایی با شهید گرانقدر، شهید محمدرضا امانی «میثم» آشنایی با یکی از مفاخر خراسان شمالی است که می‌تواند الگویی برای دشمن‌ستیزی جوانان ایران عزیز باشد. تا همگان بدانند «چه مردانی در آتش نفس تازه کردند» تا ما بمانیم.



نور

نجمه شادمان

منبع: دایره المعارف کودکان و نوجوانان، نشر چشم انداز



سرعت نور، بسیار زیاد و بیش از ۳۰۰,۰۰۰ کیلومتر در ثانیه است. نور خورشید، فاصله ۱۵۰ میلیون کیلومتری تا کره زمین را در ۸ ثانیه طی می‌کند. سال نوری، مقدار مسافتی است که یک پرتو نور در یک سال طی می‌کند. دانشمندان جهت تعیین فاصله ستاره‌ها از سال نوری استفاده می‌کنند. برخی از این ستاره‌ها، میلیون‌ها سال نوری با ما فاصله دارند.

منشور، نور سفید را به رنگ‌های مختلف طیف نور تجزیه می‌کند. هرگاه، هنگام بارندگی، خورشید بدرخشد، قطره‌های باران مانند منشور عمل کرده و رنگین کمان را به وجود می‌آورند.

هنگامی که پرتوهای نور به مواد مختلف تابیده شوند، دارای خمیدگی می‌شوند. در این حالت، ما اجسام را به حالت کج یا شکسته مشاهده می‌کنیم. آزمایش:

جهت اثبات این که نور سفید از ۷ رنگ طیف رنگین کمان تشکیل شده است، به طریق زیر عمل کنید: یک تکه مقوا را به ۷ قسمت مساوی تقسیم کنید. هر قسمت را به رنگ‌های قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش رنگ‌آمیزی کنید. مرکز این مقوا را سوراخ کرده و مداد یا چوبی را به داخل آن فرو کنید. حال، مقوا را با سرعت بچرخانید. چه می‌بینید: یک صفحه سفید!

نور شکلی از انرژی است که به چشم دیده می‌شود. بعضی از اشیاء، مانند ستاره‌ها، لامپ‌ها و برخی از مواد شیمیایی نور تولید می‌کنند. بیشتر اشیاء از خود نور ندارند، بلکه هنگام برخورد نور به آن‌ها، نور را منعکس می‌کنند.

برای مثال، علت این که ما کره ماه و سیاره‌هایی نظیر زهره و مشتری را می‌بینیم، این است که آنها نور خورشید را منعکس می‌کنند.

نور خورشید، درخشان‌ترین نوری است که به‌طور طبیعی دیده می‌شود.

نور خورشید سفید به نظر می‌رسد، اما در واقع این نور از رنگ‌های موجود در طیف رنگین کمان که شامل

رنگ‌های بنفش، نیلی، آبی، سبز، زرد، نارنجی و قرمز است، ترکیب شده است. این نکته را اسحاق (ایزاک) نیوتن به- اثبات رساند. وی مقداری از نور خورشید را از شیشه‌ای مانند منشور عبور داد. رنگ

قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش از آن سوی منشور خارج شد. یعنی منشور، نور را به رنگ‌های مختلف که هر کدام طول موج خاصی دارند تجزیه کرده بود. هر طول موج با یک رنگ دیده می‌شود.

در رنگین کمان، امواج بلند، قرمز؛ امواج کوتاه، بنفش و طول موج‌های میان آن‌ها به رنگ‌های مختلف میان دو رنگ قرمز و بنفش دیده می‌شوند.

جانوران رکورددار

وال کبود بزرگ‌ترین جانور جهان است. تا آنجا که می‌دانیم، بزرگ‌ترین جانوری است که تاکنون زیسته است. درازای آن به ۳۵ متر و وزنش به ۱۰۰ تن می‌رسد. وال از خانواده پستانداران است.

آخوندک درازترین حشره است. درازای بزرگ‌ترین آنها حدود ۴۰ سانتیمتر است.

فیل آفریقایی بزرگ‌ترین جانور زمینی است. وزنش ممکن است از ۶ تن هم زیادتر باشد. فیل از دسته پستانداران است.

کوسه عظیم‌ترین نوع ماهی است. درازای آن تا حدود ۱۴ متر می‌رسد.

آناکوندا درازترین و سنگین‌ترین نوع مار است. درازای آن به ۱۱ متر و وزنش به ۱۱۳ کیلوگرم می‌رسد.

پرستوی شمالگان از لحاظ دورپروازی، نیرومندترین جانوران است. این جانور می‌تواند سالانه بیش از ۳۲۰۰۰ کیلومتر سفر کند.

شترمرغ بزرگ‌ترین پرندگان است. بلندی شترمرغ ممکن است به ۲ و ۴ متر و وزنش به ۹۰ کیلوگرم برسد.

گوزن مشک مشکى دارد که قوی‌ترین و بادوام‌ترین عطری است که تا کنون شناخته شده است. ذره‌ای از آن می‌تواند میلیون‌ها متر مکعب از هوا را معطر کند.

سمندر غول‌پیکر چینی: بزرگ‌ترین دوزیستان است.

درازای آن ممکن است به ۱۸۰ سانتیمتر برسد.

ماهی مرکب غول‌پیکر بزرگ‌ترین جانور بی‌مهره است.

بلندی آن ممکن است تا حدود ۱۵ متر هم برسد.

چیتا از هر جانوری تندتر می‌دود.

سرعت آن ممکن است تا ۱۶۰۰ متر در دقیقه هم برسد.

روستاهای کوهستانی ایران

کشور پهناور ایران، از نظر تنوع اقلیمی از متنوع‌ترین و زیباترین کشورهای جهان است. مناطق کویری، کوهستانی، جنگلی، دلتاها و جلگه‌ها و مناطق ساحلی از جمله این تنوعات است که هر یک سبب شکل‌گیری گونه خاصی از سکونت، و معماری خاص خود شده است. به همین دلیل روستاهای ایران شکل‌های مختلفی از ساخت سکونت‌گاه‌ها را به نمایش می‌گذارند که خود، یکی از جذابیت‌های شگرف سرزمین ایران است. روستاهای کوهستانی از نمونه‌های عالی تلاش انسان ایرانی برای هماهنگی با طبیعت کوهستان است. جاذبه‌های روستاهای کوهستانی ایران به نحوی است که می‌توان از آن به عنوان یکی از جذابیت‌های مهم صنعت گردشگری داخلی و بین‌المللی استفاده کرد.

با پنج روستای کوهستانی ایران که بفشی از زیبایی‌های پنهان در میان هزاران روستای کشورند، آشنا شوید

ایبانه

این روستا از توابع شهرستان نطنز در استان اصفهان است. ایبانه روستایی در دامنه کوه با بناهای کاه‌گلی قرمز و پنجره‌های مشبک است. همین کاه‌گل‌های قرمز باعث شده ایبانه به روستای سرخ نیز مشهور شود. مردم روستای ایبانه هنوز پوشش سنتی خود را حفظ کرده‌اند و شغل آن‌ها دامداری و باغداری و همچنین قالی‌بافی است. قدیمی‌ترین اثر تاریخی در ایبانه، آتشکده‌ای زرتشتی است. مساجد آن نیز مسجد جامع، برزله و حاجتگاه هستند. ایبانه سه قلعه تخت هامن، هرده و پاله نیز دارد. دو زیارتگاه هینزا و شاهزاده یحیی و شاهزاده عیسی هم از دیگر بناهای این روستا هستند.

کندوان

بر اثر فعل و انفعالات آتشفشانی کوه‌های سه‌هند یکی از روستاهای صخره‌ای در جنوب غربی تبریز، روستای کندوان می‌باشد. خانه‌های این روستا مانند کندوی عسل در دل کوه کنده شده‌اند و جالب اینجاست که عسل یکی از مهمترین محصولات این روستا می‌باشد و وجه تسمیه این روستا نیز همین خانه‌های کندو مانند است. کندوان در کنار کاپادوکیه ترکیه و داکوتا در آمریکا، یکی از سه روستای صخره‌ای جهان است که این موجب جذابیت بی‌نظیر آن شده است. کندوان در بین این سه روستا استثنا است چون هنوز مردم در آن زندگی می‌کنند و مانند دو روستای دیگر خالی از سکنه نشده است.





پالنگان

یکی از توابع شهرستان کامیاران در استان کردستان، روستای کوهستانی پالنگان است.

این روستا به چشمه‌های پر آب در نزدیکی دره زیبای تنگی‌ور قرار گرفته و خانه‌های آن ساختار پلکانی دارند؛ یعنی پشت بام هر خانه که در پایین قرار گرفته، حیاط خانه بالایی محسوب می‌شود که این نوع بافت ارزش فراوانی به این روستا می‌دهد. خانه‌های روستای زیبای پالنگان نیز بیشتر با مصالح سنگ ساخته شده‌اند. همچنین آمد و رفت وسایل نقلیه به روستا، ممنوع است و این روستا علاوه بر معماری زیبایش، دارای چشمه‌ها، آبشارها و طبیعتی سرشار از زیبایی است.

سرآقا سید کوه‌رنگ

در فاصله ۱۴۰ کیلومتری شهرکرد در استان چهارمحال و بختیاری، روستای سرآقا سید کوه‌رنگ قرار گرفته است. خانه‌های این روستا از خشت ساخته شده و معماری آن نیز پلکانی است، یعنی پشت بام هر خانه حیاط خانه دیگر است. روستای سرآقا سید کوه‌رنگ را ماسوله زاگرس می‌نامند. در گذشته روستای یکی از مکان‌های اتراق عشایر بختیاری بوده است. هنوز هم می‌توان در اردیبهشت و خرداد عبور عشایر از خوزستان به چهارمحال و بختیاری را در این روستا دید. وجه تسمیه این روستا با امامزاده‌ای به همین نام است که پیرامونش را چند درخت گردوی کهنسال و چشمه‌هایی زیبا فراگرفته است.

تهیه کننده: فریبرز امینی



کنگ

در دامنه کوه‌های بینالود، در غرب مشهد روستای کنگ قرار گرفته است. این روستا به دلیل وجود کوه‌های مرتفع و درختان فراوان، آب و هوای معتدلی دارد. از مکان‌های مهم مذهبی روستا، مزار شیخ عبدالله است که از عرفای این دیار بوده. پیشه مردم روستا باغداری، دامداری، کارگری و فرش‌بافی است. ساختار خانه‌های روستا نیز مانند برخی دیگر از روستاهای کوهستانی ایران، پلکانی است که باعث جذابیت روستا می‌شود. البته از جاذبه‌های دیگر روستا، این است که سنگ قبرهای روستا از جنس شیشه هستند و روی هر قبر علامت مخصوص فرد متوفی حک شده است. مسجد و تکیه ۱۵۰ ساله‌ای که در این روستا قرار دارد، از دیگر بناهای کهن این روستا است.

آرتمیس

معبد

تهیه کننده: سامیه بهشتی

هنگامی که اقوام ایونی در جستجوی امکانات زیست و زندگی در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد از سرزمین اصلی یونان به آسیای صغیر مهاجرت کردند، بندر بزرگ و جزیره‌مانند «ساموس» را روبه‌روی شهر افسوس بنا کردند. شهر و بندر با سرعت به یک مکان بازرگانی و تجاری تبدیل شد که خانه‌های بزرگ، خیابان‌ها پرهایو، تمیز و پهن و ساختمان‌های مجلل در آن قرار داشتند. تجارت در این شهر همانند آنچه در یونان قدیم رواج داشت، شکوفا شد و شهر افسوس خیلی زود به یکی از مهم‌ترین شهرهای جهان تبدیل شد. مهاجران در مکانی دورافتاده یک منطقه محصور را یافتند که در آن یک درخت مقدس قرار داشت و در آن مکان ساکنان بومی منطقه، الهه طبیعت را عبادت می‌کردند. یونانی‌ها هم این سنت را پذیرفتند و البته کمی هم در آن تغییر دادند. یعنی این الهه طبیعت را با آرتمیس خودشان که الهه ماه، شکارچی نیرومند، حافظ شهرها و زنان و حیوانات جوان بود جایگزین کردند. در نظر آن‌ها، این عبادتگاه کوچک شایسته آرتمیس نبود و بنابراین شروع به ساختن معبدی بزرگ برای آرتمیس کردند. در سال ۵۶۰ قبل از میلاد، شهر افسوس توسط کرزوس پادشاه لیدی تسخیر شد. او ثروت زیادی داشت و از علاقمندان و دوستداران هنر یونانی بود با کمک‌های اقتصادی کرزوس، معبد آرتمیس باشکوه‌ترین و مجلل‌ترین پرستشگاه یونانیان برپا شد و این معبد را



آرتمیسیون نامیدند.

برای این که معبد از زلزله‌های زیادی که در آسیای صغیر اتفاق می‌افتاد در امان بماند، معبد در یک منطقه مردابی ساخته شد چون معماران اعتقاد داشتند که زمین نرم می‌تواند تکان‌های زلزله را خنثی کند. پی ساختمان ساخته شد و روی آن معبدی با ۵۱ متر عرض و ۱۰۵ متر طول ساخته شد. ۱۲۷ ستون مرمرین سقف را نگاه می‌داشتند و هر کدام ۱۸ متر ارتفاع داشتند. درهای بلند محراب از چوب سرو ساخته شده و با طلا و رنگ‌های درخشان تزیین شدند. در محراب، مجسمه ایستاده آرتمیس با بیش از ۲ متر ارتفاع قرار داشت که با چوب تاک درست شده و با طلا و نقره پوشیده شده بود.

در سال ۳۵۶ قبل از میلاد، در یک شب مردی به آهستگی و بی سر و صدا خود را به معبد رساند و دور از چشم نگهبانان کاری را انجام داد که خشم و نفرت مردم آن زمان را برانگیخت. او معبد را به آتش کشید! این مرد در دادگاه اعتراف کرد که می‌خواست با این کار نامش در جهان فراموش ناشدنی شود. افسوس‌ها تصمیم داشتند نام او هرگز ماندگار نشود اما به همین دلیل نام او هنوز هم معروف است: ارستراتوس.

با این حال افسوس‌ها در خرابه‌های معبد مجسمه آرتمیس را سالم یافتند و آن را یک معجزه دانستند. بنابراین تصمیم گرفتند معبد را دوباره بسازند؛ این بار بزرگ‌تر، زیباتر و باشکوه‌تر از قبل. از سرتاسر یونان، پول، جواهرات، نذرها و صدقه‌ها برای معبد فرستاده شد و بلافاصله کار ساخت معبد آغاز شد. معمار معبد «خئیروکراتس» دستور داد خرابه‌ها صاف شدند و پی جدید معبد را ساختند. او شیوه ساخت معبد قبلی را در نظر گرفت و درست بر

روی محل ستون‌های قبلی ۱۲۷ ستون مرمرین جدید برپا شد. در پایین ۳۶ ستون، نقش برجسته‌هایی به بلندی قامت یک مرد ساخته شدند که کارهای خدایان و قهرمانان یونان را نشان می‌دادند. این بار سقف نه از چوب، بلکه از سنگ‌های عظیم بنا شد.

معبد آرتمیس دیگر یک بنای مذهبی نبود و در آنجا تجارت‌های کوچک و بزرگ انجام می‌شد. در سال ۱۳۳ قبل از میلاد، افسوس به تسخیر رُم درآمد و افسیوس نام گرفت. اما این حادثه تاثیری در نیروی جاذبه شهر و معبد ایجاد نکرد و تنها الهه یونانی آرتمیس، به الهه رومی «دیانا» تبدیل شد. معبد آرتمیسیون سالیان دیگر هم مرکز فعالیت‌های اقتصادی، مذهبی و روحانی بود تا این که در سال ۲۶۲ میلادی به دست مهاجرین مهاجم «گوتی» (طایفه‌ای از ساکنین قدیم زاگرس) غارت و قسمت‌هایی از آن منهدم شد. ۱۱۸ سال بعد، معبد معنا و اهمیت خود را از دست داد و پادشاه رومی تئودوزیوس مسیحیت را به عنوان مذهب رسمی اعلام کرد و دیگر معبد آرتمیس زاید به نظر می‌رسید.

هر کس برای ساختمان‌سازی به مصالح احتیاج داشت، از مصالح معبد استفاده می‌کرد و به این ترتیب ساختمانی که زمانی در تمام جهان معروف بود کاملاً ناپدید شد و شهر قدیمی افسوس هم به تدریج در مرداب‌ها و باتلاق‌های رودخانه فرو رفت.

در قرن نوزدهم میلادی، باستان‌شناسان جستجو را برای یافتن معبد آرتمیس و شهر قدیمی افسوس آغاز کردند و پس از سال‌ها جستجو در زیر لایه‌ای به ارتفاع ۶ متر از گل و لای، ساختمان معبد و سپس در سال ۱۹۰۳ نیز گنج آرتمیس را یافتند.

۳۰۰۰ قطعه جواهر شامل گوشواره‌ها، سنجاق سر، گل سینه و سکه پیدا شدند که هم‌اکنون در موزه‌های شهر جدید افسوس و سلجوق در ترکیه امروزی نگهداری می‌شوند.

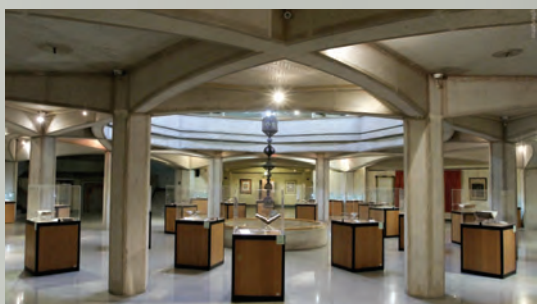
موزه ملی قرآن کریم

سکینه سعادت حسینیان

اصلاً فضای کاملاً خاطره‌گونه و تاریخی منطقه و خیابان امام خمینی کافی است که همه توجهات را به صدای پای اسبان و نگاهبانان تاریخ سوق دهد و تو را در حالیکه از میان خیابان امام خمینی می‌گذری نظاره‌گر معماری بی‌نظیر ساختمان‌ها و ابنیه تاریخی گرداند. حس و حالت عوض می‌شود و فراموش می‌کنی که در تهران مدرن با ساختمان‌های بلند زندگی می‌کنی، اینجا هنوز هم که هنوز است بوی تهران قدیم می‌دهد؛ از موزه عبرت و موزه سکه گرفته تا موزه ارتباطات و پست همگی شانه به شانه هم داده‌اند.

تا اینکه در تقاطع خیابان امام خمینی و ولیعصر، ضلع شمال غربی سردر و تابلوی موزه ملی قرآن کریم را می‌بینی. اما اما ... برخلاف همه موزه‌ها که همسطح با زمین هستند، به زیرزمین راهنمایی می‌شوی و به محوطه موزه می‌رسی. موزه‌ای به سبک معماری سنتی اسلامی. موزه ملی قرآن تنها موزه تخصصی در ایران است که مجموعه‌ای از نسخ نفیس و ارزشمند قرآنی از سده چهارم و پنجم هجری قمری تا دوره‌های تیموری و قاجاری در آن وجود دارند.

این موزه ۶۵۰ اثر دارد که بخش اعظم آن را نسخ خطی قرآن تشکیل می‌دهد. نسخ خطی آن بیش از ۴۰۰ نسخه از آثار اسلامی است که به قرن دوم هجری تا اواخر دوره قاجار متعلق است. کتب



ادعیه، دیوان شعر شعرای به‌نام، تابلوها و... از دیگر مواردی است که در این موزه در معرض دید عموم قرار گرفته است. در این موزه همچنین آثاری از دوره تیموری، ایلخانی و صفویه نیز وجود دارد.

ساختمان موزه ملی قرآن در سال ۱۳۵۵ به‌عنوان مجموعه فرهنگسرا در کنار کاخ مرمر ساخته و برای حفظ ارزش بنای کاخ مرمر تصمیم گرفته شد که این ساختمان در عمق ۱۴ متری در سه طبقه زیرزمین بنا شود. طرح «هزار مزار» در موزه قرآن، مدارک ثبت اصل و نسب هزار آرامگاه را در این موزه برای نخستین بار در ایران به‌نمایش درآورده است و بر اساس نظریه مجموعه حفاظتی منطقه و با همت رییس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، راهرویی شیشه‌ای از در ورودی موزه تا ساختمان اصلی کشیده شد تا کارشناسان بتوانند فعالیت‌های موزه را به انجام برسانند.

آثار موجود در سه دسته قابل تقسیم هستند: آثار تاریخی فرهنگی مثل نسخ خطی، چاپ سنگی قرآن کریم، مرقعات، کتب ادعیه، طومارها و سایر آثاری که موضوعشان به نوعی با قرآن مرتبط است. دسته دوم آثار، مربوط به آثار خوشنویسان و هنرمندان معاصر مثل استاد امیرخانی می‌شود. دسته سوم آثار موجود هم مربوط به اشیاء مثل سکه، ظروف، جعبه، قلمدان و نظایر اینها می‌شود. این اشیاء هم هرکدام به نوعی با مضامین قرآنی ارتباط دارند و اکثر آنها متعلق به کاتبین و هنرمندان شناخته شده جهانی مثل میرعلی هروی، محمدابراهیم قمی، عبدالقادر حسینی و ام‌سلمه دختر فتحعلی شاه قاجار است. علاوه بر نسخ خطی و متون قرآنی با ارزش، وجود طومارهای بالا بلند تاریخی و قباله‌های ازدواج از گذشته‌های دور

است. در ضلع جنوبی طبقه منفی یک، کتابخانه تخصصی قرار دارد که چهارهزارجلد کتاب را در حوزه‌های مختلفی مثل تفاسیر قرآنی، کتب علوم قرآنی و... را در خود جای داده است.

طراح فرهنگسرای نگارستان؛ موزه قرآن، بهروز احمدی است که طرح را در بستر ۱۴۰۰ متر مربع و به مساحت زیر بنای ۱۰۰۰۰ متر مربع شکل داد. مرحله اول شکل‌گیری اثر بین سال‌های ۱۳۵۳ - ۱۳۵۵ و مرحله دوم که ادامه کار بود در سال‌های ۱۳۷۴ - ۱۳۷۷ هجری شمسی توسط وزارت مسکن و شهرسازی صورت گرفت. سال ۱۳۵۷، بیست و پنج درصد این ساختمان ساخته شد که پس از آن و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی، عملیات تکمیلی این ساختمان حدود ۱۶ سال متوقف بود تا بالاخره در سال ۱۳۷۳ مسوولان تصمیم به تجهیز این ساختمان به‌عنوان موزه گرفتند و سال ۱۳۸۴ موزه قرآن آماده بهره‌برداری شد.

در معماری این مجموعه «هندسه و سازه» نقش اصلی را ایفا می‌کند. عامل هندسه به‌ویژه در طراحی سرسرای اصلی نقش بسیار مسلط و نمایی دارد. عامل سازه نیز با استفاده ماهرانه از اشکال هندسی در ساختن سقف‌ها (به‌ویژه کتابخانه) و سالن اصلی و سقف و دیوارها (به‌ویژه در آمفی تئاتر) نمونه جالبی از کاربرد عناصر سازه‌ای در طراحی معماری این مجموعه به‌شمار می‌رود. تلاش برای استفاده از نور و روشنایی طبیعی، از طریق تعبیه نورگیرها در بام مجموعه سبب شده سرسرا و کتابخانه، بخش‌هایی از موزه و نمایشگاه‌ها و قسمت اداری تا اندازه مطلوبی از نور بهره‌مند شوند.



مسجد

نصیرالملک شیراز
جلوهای از بهشت

بهناز صادقی

مسجد نصیرالملک در شهر شیراز واقع شده است که از لحاظ کاشی‌کاری جزو زیباترین مساجد ایران محسوب می‌شود. این بنا در سال ۱۲۵۵ تا ۱۲۶۷ به مدت دوازده سال به دستور میرزا حسن علی خان ملقب به نصیرالملک ساخته شد که از اشراف شیراز بود. بنا مساحتی حدود ۲۸۹۰ متر با زیربنای ۲۲۱۶ متر مربع دارد. به دلیل استفاده از شیشه‌های زیاد رنگی در این مسجد، و بازی رنگ و نور که بر اثر تابش نور در این بنا حاصل می‌شود به آن، مسجد صورتی ایران هم گفته می‌شود. ورودی اصلی مسجد دارای کاشی‌های هفت‌رنگ با تزییناتی از گل‌های زنبق شیراز است.

ستون‌های این مسجد از زیباترین ستون‌های مساجد است که از پایه با گلدان شروع می‌شوند.

تمام سقف، داخل و بیرون آن کاشی‌کاری رنگارنگ شده است و بر روی آن آیات قرآنی نوشته شده است. در سمت جنوب طاقی وجود دارد که ارتفاعش کمتر از طاق مروارید است و تمام سطح بیرونی و داخلی آن کاشی‌کاری شده و سقف آن مانند طاق شمالی مقرنس‌کاری گشته است. مسجد دارای صحن وسیعی می‌باشد که در سمت شمال مسجد قرار گرفته است. در ورودی دارای طاق نمایی بزرگ است، که سقف آن با کاشی‌های رنگارنگ تزیین شده است. درهای ورودی این مسجد، دو در بزرگ چوبی است که در بالای آن بر روی سنگ مرمر شعری از شوریده شیرازی به مناسبت سازنده مسجد و سال اتمام آن نوشته شده است. مسجد دارای دوشبستان شرقی و غربی است. شبستان غربی که

پوشش آجری دارد و بیشتر بروی آن کار شده و زیباتر است.

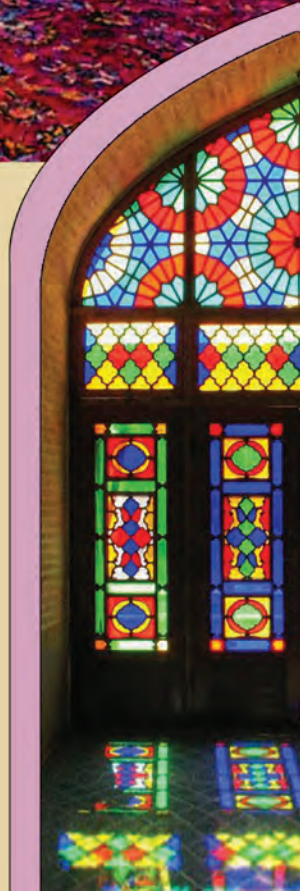
طاق این شبستان بر روی ستون‌های سنگی و با طرح مارپیچ بر روی آن در دو ردیف شش‌تایی و به تعداد دوازده عدد به نیت دوازده امام قرار گرفته است و همچنین این شبستان دارای هفت درگاه است که آن را به صحن مسجد مرتبط می‌کند و هفت در چوبی با شیشه‌های رنگارنگ دارد. سنگتراشی و تزیین این شبستان با الهام از مسجد وکیل شیراز ساخته شده



داخل و بیرون آن کاشی‌کاری رنگارنگ شده است و بر روی آن آیات قرآنی نوشته شده و در دو طرف این طاق نما دو طاق کوچکتر نیز وجود دارد. در سمت جنوب نیز طاقی وجود دارد که ارتفاعش کمتر از طاق مروارید است و تمام سطح بیرونی و داخلی آن کاشی‌کاری شده و سقف آن نیز مانند طاق شمالی مقرنس‌کاری گشته است. این مسجد زیبا در شهر شیراز، در خیابان لطفعلی‌خان محله گود عربان واقع شده است.

است. طاق و دیوارهای این شبستان با کاشی‌کاری‌های زیبا تزیین شده است. کف آن با کاشی‌های فیروزه‌ای و سقف آن با نقش گل و بوته و آیات قرآنی مزین گشته است. این شبستان در واقع همان شبستان تابستانه یا غربی است. شبستان شرقی زمستانه دارای هفت ستون بدون طرح و ساده است و در یک ردیف در وسط قرار گرفته‌اند.

در سمت شمالی مسجد طاق نمایی به نام طاق مروارید وجود دارد که تمام سقف



ورزش زورخانه‌ای (باستانی)

سید میثم مطهری



تاریخچه ورزش باستانی

ورزش زورخانه‌ای یا ورزش باستانی و یا ورزش پهلوانی نام مجموعه حرکات ورزشی با اسباب و بی‌اسباب و آداب و رسوم مربوط به آن‌ها است که در محدوده تاریخی و فرهنگی ایران از گذشته‌های دور رواج داشته است. جایی که در آن به ورزش باستانی می‌پردازند زورخانه نام دارد؛ همچنین در زورخانه علاوه بر ورزش زورخانه‌ای کشتی پهلوانی نیز گرفته می‌شود. آیین‌های پهلوانی و زورخانه‌ای در تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۸۹ برابر با ۱۶ نوامبر ۲۰۱۰ در فهرست میراث معنوی یونسکو به ثبت جهانی رسید.

بر پایه تاریخ، زورخانه در حدود هفتصدسال پیش (قرن ۷ خورشیدی) به وسیله محمود معروف به «پوریای ولی» که ظاهراً از مردم خوارزم بوده و گویا در سال ۷۷۲ ه. ق. امروزی بازسازمان دهی شده است. باین حال بر پایه رفتار و منش تاریخی و اسطوره‌های ایران زورخانه می‌تواند دست‌کم در ایران تاریخی بسیار کهن‌تری داشته باشد؛ چراکه مردم ایران که از ابتدای تاریخ خود به پهلوانی و کشتی‌گیری و آمادگی جسمانی نیاز مبرم داشته‌اند.

جایگاه فرهنگی ورزش باستانی

جایگاه زورخانه پس از اسلام در زنده کردن جنبش ملی ایران و ستیز با بیگانگان و نیز رستاخیز زبان پارسی و فرهنگ و آیین افتادگی و برادری که از عهد باستان در ایران رواج داشته است، اهمیت ویژه دارد.

ورزش زورخانه‌ای آداب و سننی خاص دارد. آداب و سننی که با پیروی از پهلوانان و دلاوران افسانه‌ای دوره باستانی و پیروی از پیشوای نخستین شیعیان و جوانمردان، خلق و خوی مردانگی و مروت و جوانمردی را در ورزشکاران برمی‌انگیزد یا نیرومی‌بخشد. این ویژگی‌های نیکو در قالب شعرها و داستان‌هایی به صورت آهنگین و به همراهی «ضرب زورخانه» که مهم‌ترین ساز این نوع موسیقی است، برای برانگیختن ورزشکاران در هنگام ورزش از سوی «مرشد» خوانده می‌شود. ورزشکاران هماهنگ با موسیقی و نوای مرشد، جست‌وخور می‌کنند و حرکات زیبای گروهی یا فردی به نمایش می‌گذارند.

ورزش باستانی در بین ورزشکاران به احترام و ادب معروف است و با اصول زیادی همراه است. به طور مثال تمامی حرکات با اجازه از سادات و پیشکسوتان زورخانه که به رخصت گرفتن معروف هست انجام می‌شود. یکی دیگر از اصلی‌ترین آداب زورخانه این است که ورزشکاران باید مواردی را از قبیل (فروتنی و از خود گذشتگی، مروت، مردانگی، سفره‌داری، پاکیزگی، کمک به فقرا و تنگدستان و دیگر صفات شامل پهلوانی) را رعایت کنند.



فراملی کردن ورزش‌های زورخانه

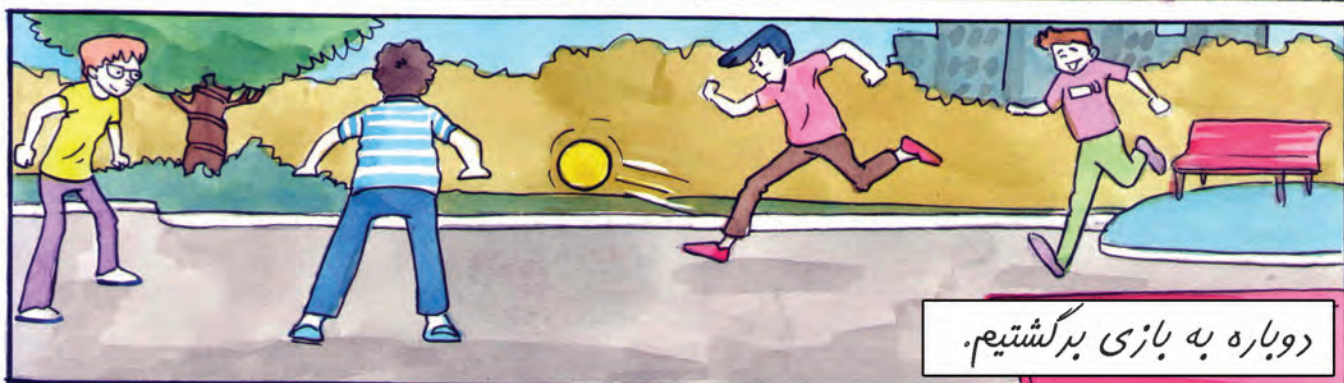
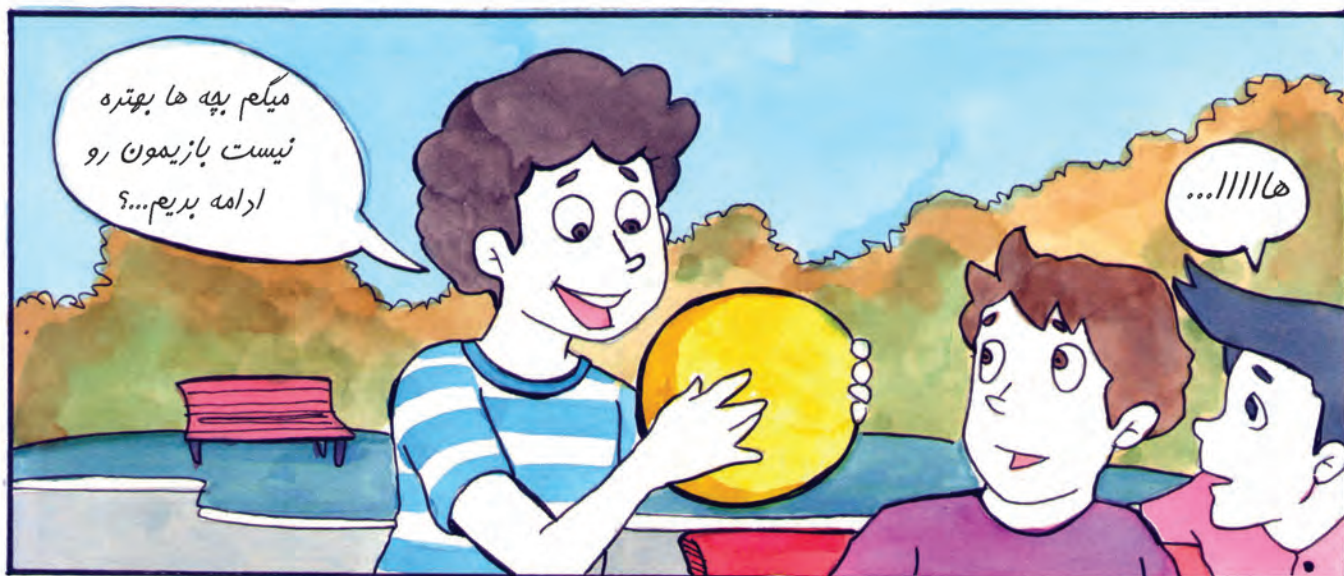
International Zurkhaneh Sports Federation,
(IZSF)

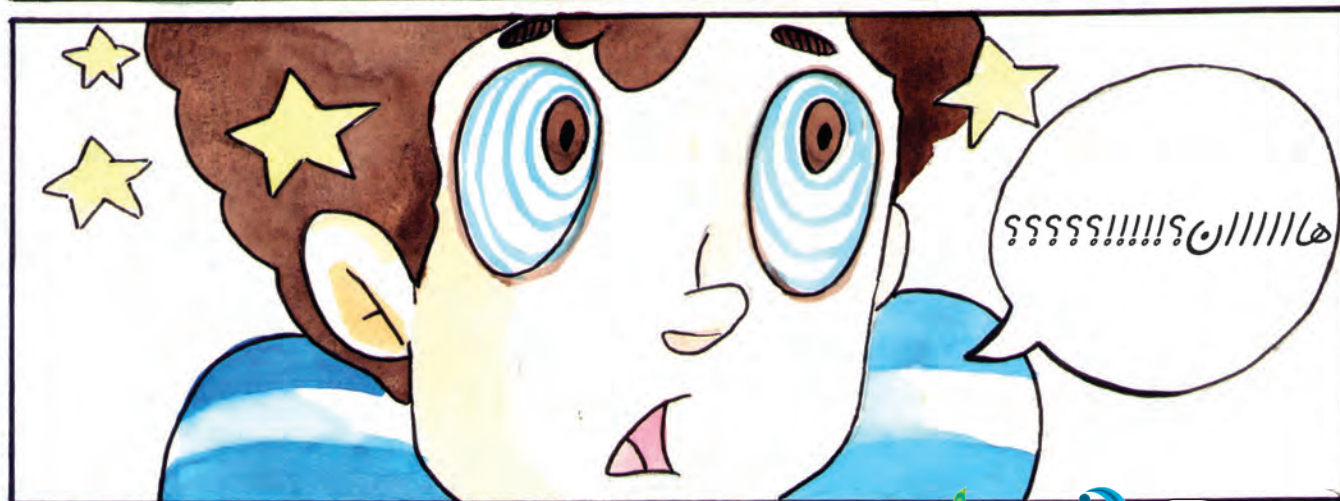
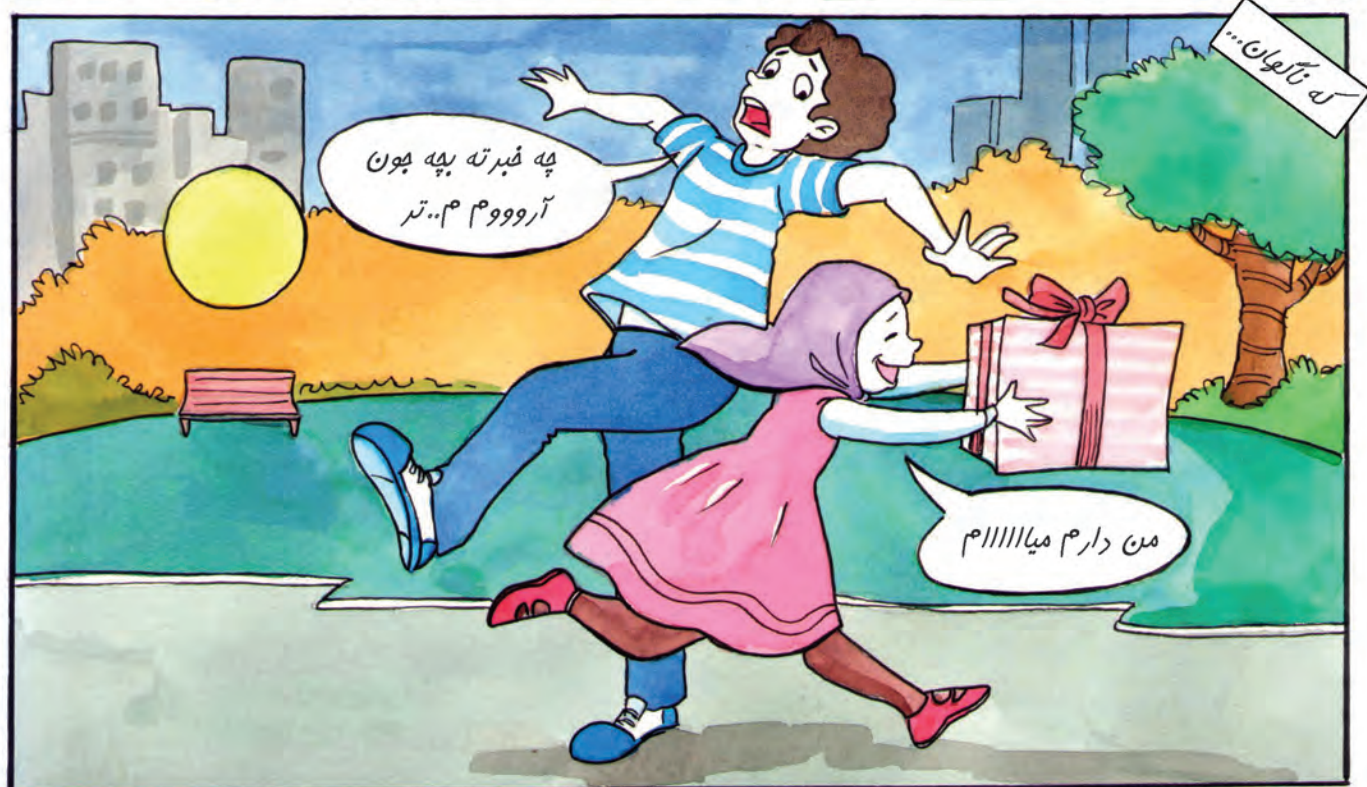
حرکت جهانی کردن ورزش‌های زورخانه‌ای با رهنمود مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای (مدظله) در سال ۱۳۸۰ با تاسیس کمیته‌ی «فراملی کردن ورزش‌های باستانی و زورخانه‌ای» آغاز شد و با انجام پژوهش‌های ورزشی، فرهنگی و اجتماعی و مطالعات علمی و رایزنی‌های بین‌المللی، فدراسیون بین‌المللی ورزش‌های زورخانه‌ای با مشارکت مقامات عالی رتبه ورزشی ۲۲ کشور جهان در مهر ماه ۱۳۸۳ تاسیس گردید و اکنون با پشت سر گذاشتن ۸ سال فعالیت، این تنها فدراسیون جهانی ایرانی توانسته است، ورزش زورخانه را در ۶۶ کشور دنیا معرفی کند.

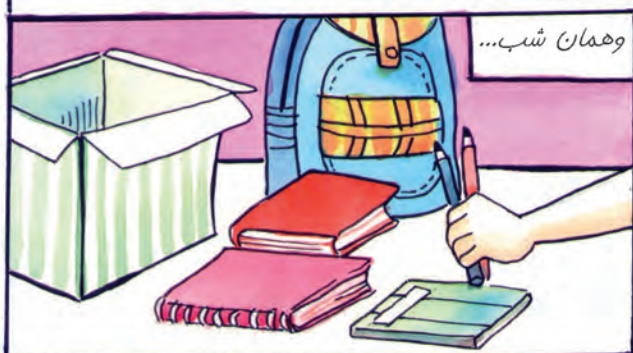


باپچه ها توی پارک مشغول فوتبال بودیم. کمی بعد تصمیم گرفتیم استراحت کنیم.









تئاتر ایثار و شهادت، تئاتر نوجوان

سکینه سعادت حسینیان

هنر یکی از اصیل‌ترین ارزش‌های جاری در هر جامعه‌ای است که به شرط همراهی با عنصر تعهد می‌تواند در بسیاری موارد منشأ اثر باشد. هنر متعالی خود سبب حرکت و رشد فرهنگی است و رشد و بالندگی فرهنگی و اجتماعی زمینه‌های لازم برای پیشرفت‌های همه‌جانبه یک ملت و کشور را فراهم می‌آورد.

بنیاد شهید نیز به‌عنوان یکی از پویاترین تشکلهای مردمی در کشورمان، در کلیه عرصه‌های علمی، فرهنگی و هنری فعال است. یکی از عرصه‌های فعالیت هنری این سازمان، فعالیت در زمینه تئاتر است، به گونه‌ای که «تئاتر ایثار و شهادت» که به دست خود شهدا در جبهه‌ها و در شهرهای ایران همزمان با جنگ تحمیلی شکل گرفت؛ می‌تواند به‌عنوان یکی از ابزارهای توسعه فرهنگ به شمار آید؛ هنری که استعدادهای بالقوه و هنرمندانی متعهد را در دل دارد و می‌طلبد تا مسوولان امور فرهنگی توجه

بیشتری به آن داشته باشند. هنر تئاتر به‌عنوان یکی از ضروری‌ترین فعالیت‌های فرهنگی است که می‌تواند بسیاری از اندیشه‌ها و تفکرها را نهادینه کند. این هنر برای فعالیت‌های انقلابی امری ضروری به نظر می‌رسد و برنامه‌ریزی برای فعال‌شدن تئاتر برای کودکان و نوجوانان در کشور امری مهم است.

باید این امکان فراهم شود تا هنرمندان با ذوق کودک و نوجوان در طول سال امکان فعالیت و خلاقیت در عرصه تئاتر را داشته باشند. در واقع حالا پس از برگزاری برنامه‌ها و جشنواره‌ها و همایش‌های مختلف، دیگر تئاتر ایثار و شهادت یکی از رخدادهای مهمی است که در آن توان فرهنگی و هنری کشور، به نمایش گذاشته می‌شود.

عرصه‌ای که آمیخته‌ای از اندیشه‌های نو و خلاقیت هنری است. شکی نیست که حضور موفق در این عرصه، نیازمند آموزش‌های تخصصی و پشتیبانی‌های

در خور است و این مهم بایستی در برنامه‌های آتی محقق شود.

هنرمند ایشارگر در آماج مشکلات و سختی‌ها و کمبودها، در عرصه‌ی هنر نمایش به تولید اندیشه در قالب جذابیت‌های هنر می‌پردازد؛ تا ثابت کند که حتی نوجوانان و کودکان این مرز و بوم دل در گرو اعتقادات خود دارند. پس همان‌گونه که در رویارویی مستقیم و در مصاف هشت ساله با همه تسهیلات نظامی، نوجوانان ایران؛ سربلند، مقاوم و پیروز ایستادند، در عرصه‌های فرهنگی، هنری امروز نیز باید با سامان‌دهی این مساله، حضوری با نشاط و توانمند را شاهد باشیم.

تأثیر «ایشار و شهادت» با هدف دستیابی به جنبه‌های نیاندیشیده مسایل اجتماعی، اعتلای ارزش‌های فرهنگی و حضور موثر کودکان و نوجوانان در عرصه هنر متعهد و تأثیرگذار، گشودن دریچه‌های تازه در نگاه به زندگی، دوست‌یابی، روابط عاطفی و مسائل و مشکلاتی از این دست، تأثیرگذاری در جامعه، فراهم کردن زمینه خودسازی

و خودشناسی، و سرانجام ورود به مسائل اخلاقی و مذهبی برای زنده نگهداشتن ارزش‌های دینی؛ توسط گروه‌های کوچک، بی‌بضاعت و غیرحرفه‌ای در گوشه و کنار کشور اجرا می‌شود. موضوعاتی که این نوع تأثیر پوشش می‌دهد شامل شش دسته مشخص هستند:

۱. سیاسی: با نگاهی به مسایل سیاسی در سطح جهان و منطقه
۲. اجتماعی: با نگاهی به وضعیت اجتماعی به منظور تقبیح ناهنجاری‌ها و معضلات اجتماعی
۳. اخلاقی: بررسی اخلاق اجتماعی و خانوادگی
۴. داستان‌های دینی: شامل قصص قرآنی، زندگانی چهارده معصوم (ع)، شخصیت‌های موثر و اسوه در تاریخ اسلام و دوران معاصر.
۵. دفاع مقدس: با نگاهی به ایشار، شهادت طلبی، تقوا و عبودیت رزمندگان دروان هشت سال دفاع مقدس.
۶. مذهبی: با تمرکز بر مساله دین‌گریزی و ...

داماد فرمانده لشکر

نویسنده: داوود امیریان

جلد پنجم از مجموعه «ترکش‌های ولگرد»
ناشر: نشر شاهد



هاشم ماشین را از روی یک چاله بزرگ رد کرد. ماشین بالا پرید و پایین آمد و فرمانده بالا رفت و دیگر بر کف وانت نیفتاد و وسط جاده سقوط کرد!

نوید با وحشت روی سقف کابین ماشین کوبید و داد زد: نگه دار، نگه دار، فرمانده افتاد!

هاشم ترمز کرد و پایین پرید. نوید از بس که به بدنه و کف فولادی ماشین خورده بود، لمس و بیحال شده بود. هاشم به طرف فرمانده دوید. هنوز خواب بود! هاشم نمی‌دانست بخندد یا گریه کند. به نوید گفت: - چرا دست دست می‌کنی، بیا کمک کن سوارش کنیم.

نوید که داشت ران و پهلویش را می‌مالید پرسید: هنوز بیدار نشده؟

- می‌بینی که، هنوز خواب هفت پادشاه را می‌بیند. عجله کن که خیلی دیر شده.

نوید به سختی پیاده شد. دو طرف پتوی حامل فرمانده را گرفتند و او را دوباره پشت وانت گذاشتند. نوید گفت: تو داری ماشین می‌بری یا هواپیما؟ اصلاً خودم رانندگی می‌کنم تو پیش فرمانده باش. و رفت پشت فرمان.

نیم ساعت بعد به قرارگاه کربلا که محل جلسه بود رسیدند. بین راه هاشم هرچه سعی و تقلا کرد نتوانست فرمانده را بیدار کند. او هنوز با آرامش خواب بود. چشم هاشم به حوضچه‌ای در گوشه محوطه قرارگاه افتاد. فکری به سرش زد. به نوید گفت: کمک کن فرمانده را ببریم بیندازیم تو حوضچه، شاید معجزه بشود!

نوید خنده‌ای کرد که ترجمه نوعی از گریه بود و گفت: عجب مکافات‌ی شده!

فرمانده را بردند و آرام در آب یخ حوضچه گذاشتند. نوید گفت: فقط خدا کند در این هوای سرد سینه پهلو نکند.

هاشم در بد مخصه‌ای افتاده بود. هرچه فکر می‌کرد راه‌حلی برای مشکلی که پیش آمده بود پیدا نمی‌کرد. نوید گفت: حالا می‌خواهی چه کار کنی هاشم؟

هاشم گفت: والله نمیدانم، فرمانده تازه خوابیده. خودت که میدانی، او خیلی وقت‌ها تا یک هفته نمی‌خوابد، اما وقتی بعدش می‌خوابد، تا بیست و چهار ساعت هر کار کنی بیدار نمی‌شود!

نوید گفت: پس جلسه فرماندهان چه میشود؟ فرمانده سپاه هم برای جلسه آمده. همه فرمانده لشکرها هستند به جز فرمانده ما. اگر او نرود خیلی بد می‌شود.

هاشم از جا پرید و گفت: فهمیدم. همین‌طوری به جلسه می‌بریمش.

نوید با حیرت گفت: یعنی خوابیده؟

- نه! حالا برویم، تا آن‌جا برسیم یک فکری برای بیدار شدنش می‌کنیم. بسم الله، یک پتو بردار تا برویم.

فرمانده را که انگار بیهوش شده بود و تکان نمی‌خورد لای پتو گذاشتند و بردند پشت وانت تویوتا گذاشتند. قرار شد هاشم رانندگی کند و نوید مراقب فرمانده باشد و شانه‌هایش را بمالد تا شاید از خواب سنگین بیدار شود.

هاشم ماشین را به حرکت درآورد. یک ساعت دیگر جلسه‌ای مهم شروع می‌شد و آن‌ها باید به موقع می‌رسیدند. هاشم پایش را از روی پدال گاز بر نمی‌داشت. ماشین با سرعت از روی چاله چوله‌های انفجار که جاده را مثل صورت آبله گرفته کرده بود می‌گذشت. نوید آن پشت با مصیبت خودش را نگه داشته بود. دیگر قید فرمانده را زده و دو دستی میله کناری را گرفته بود و صورتش از ترس درهم شده بود.

– چاره نداریم، شاید بیدار بشود.

وقتی به مادرش گفت که می‌خواهد به خواستگاری خواهر فرمانده لشکر بروند، مادرش خیلی خوشحال شد. سریع مقدمات خواستگاری را جور کرد. هاشم لباس مرتبی پوشید و دسته‌گل و شیرینی خرید و به همراه خانواده به خانه فرمانده رفتند.

خانواده فرمانده استقبال گرمی از آن‌ها کردند. هاشم از خجالت و شرم و حیا خیس عرق شده بود. قلبش تند تند می‌زد. نمی‌دانست چطوری با خواهر فرمانده روبه‌رو شود. اما نمی‌دانست چرا مادر و زنانی که در آن‌جا هستند آن‌طور با تعجب و حیرت نگاهش می‌کنند و با هم پیچ‌پیچ می‌کنند.

مادر هاشم آهسته گفت: هاشم جان، تو مطمئنی که درست آمده‌ایم؟

هاشم هم آهسته گفت: بله مادر، حاجی گفت که با خانواده صحبت کرده. همه ساکت بودند. سرانجام مادر هاشم گفت: والله غرض از مزاحمت، آشنایی با شما و یک امر خیره.

مادر فرمانده گفت: حقیقتش ما هنوز نمی‌دانیم باید چه کار کنیم، اما چون خود حاجی فرموده، ما هم گوش می‌دهیم. بعد بلند شد. به اتاق دیگر رفت و لحظه‌ای بعد به همراه یک نوزاد قنداق‌پیچ شده برگشت. آمد و نوزاد را در آغوش هاشم گذاشت. هاشم مثل مجسمه شده بود. مادر فرمانده که خنده‌اش گرفته بود، گفت: حاجی تلفن زدند و گفتند قراره یکی از دوستانش به همراه خانواده به خانه ما بیایند و بعد به من گفت که خواهر تازه به دنیا آمده‌اش را به دوستش بسپاریم.

هاشم یخ کرد. مادر و خواهران هاشم حاج و واج به هم و بعد به مادر فرمانده نگاه کردند. یک‌هو همه زدند زیر خنده. همه از ته دل می‌خندیدند، اما هاشم می‌خواست از خجالت گریه کند. یاد حرف فرمانده افتاد: «من باید محبتی که امروز به من کردی را جبران کنم.» و چه خوب جبران کرده بود!

فرمانده در آب غوطه خورد و چند لحظه بعد به آرامی چشمانش را باز کرد. هنوز خواب‌آلود بود. با لحنی کشدار پرسید: من... این‌جا... چه کار... می‌کنم؟ و بلند شد. سر تا پایش خیس بود. هاشم و نوید او را بیرون آوردند. هاشم پتو را روی دوش فرمانده انداخت و گفت:

شرمنده‌ام حاجی، چاره‌ای نداشتیم. یک جلسه مهم برگزار شده. شما حتماً باید باشید.

فرمانده را پیچیده در پتو به جلسه بردند و بعد با خیال

راحت بیرون آمدند.

فرمانده خندید و گفت: فکر بدی نبود، نمی‌دانم چرا به فکر خانم خودم نرسیده. آخه میدانی هاشم، هر وقت مرخصی می‌روم بس که خسته و بی‌خوابم دو روز اول خواب هستم. نمی‌دانم همسرم چقدر دلوپس و نگران می‌شود. راستی هاشم تو ازدواج کردی؟

هاشم سرخ شد و گفت: هنوز نه.

– چرا؟

– حقیقتش، آخه کی می‌آید دخترش را به یک پاسدار بدهد که همیشه خدا در جبهه هست و معلوم نیست شهید می‌شود یا زنده می‌ماند.

– پس ما چطوری ازدواج کردیم؟

– خب همسر شما استثناء است.

– حرف دلت را بزن.

– خب، میدانی آقا مهدی، هنوز همسری که می‌خواهم را پیدا نکرده‌ام؛ هر وقت مرخصی می‌روم مادر و خواهرانم اصرار می‌کنند که خواستگاری برویم، اما من دست و دلم می‌لرزد، می‌ترسم.

– اگر یک دختر مؤمن و خانواده دار پیدا بشود چطور؟

هاشم با خجالت خندید و گفت: هر چی خدا بخواهد.

فرمانده خندید و گفت: من باید یک طور محبت امروزت را جبران کنم. روی حرف من حساب کن!

یک ماه بعد، پس از عملیاتی که با پیروزی رزمندگان ایرانی همراه بود، فرمانده به سراغ هاشم آمد و گفت: هاشم اگر هنوز به فکر ازدواج هستی، من یک دختر خوب برایت پیدا کرده‌ام!

هاشم پرسید: کی هست؟

فرمانده مستقیم به چشمان هاشم نگاه کرد و گفت: خواهر کوچک خودم!

نفس هاشم بند آمد. خون به صورتش دوید و سرخ شد. سرش را پایین انداخت. باورش نمی‌شد. حاجی گفت: با خانواده صحبت کرده‌ام، می‌روی مرخصی و بعد به خواستگاری می‌روی. خودم برایت مرخصی می‌گیرم.

هاشم با خجالت و شرمندگی گفت: آخه حاج آقا...

– آخه چی؟ نکند خانواده ما را قابل نمی‌دانی؟

– نه حاج آقا، من غلط بکنم همچین خیالاتی بکنم. برای من افتخاره با شما فامیل بشوم. باور کنید.

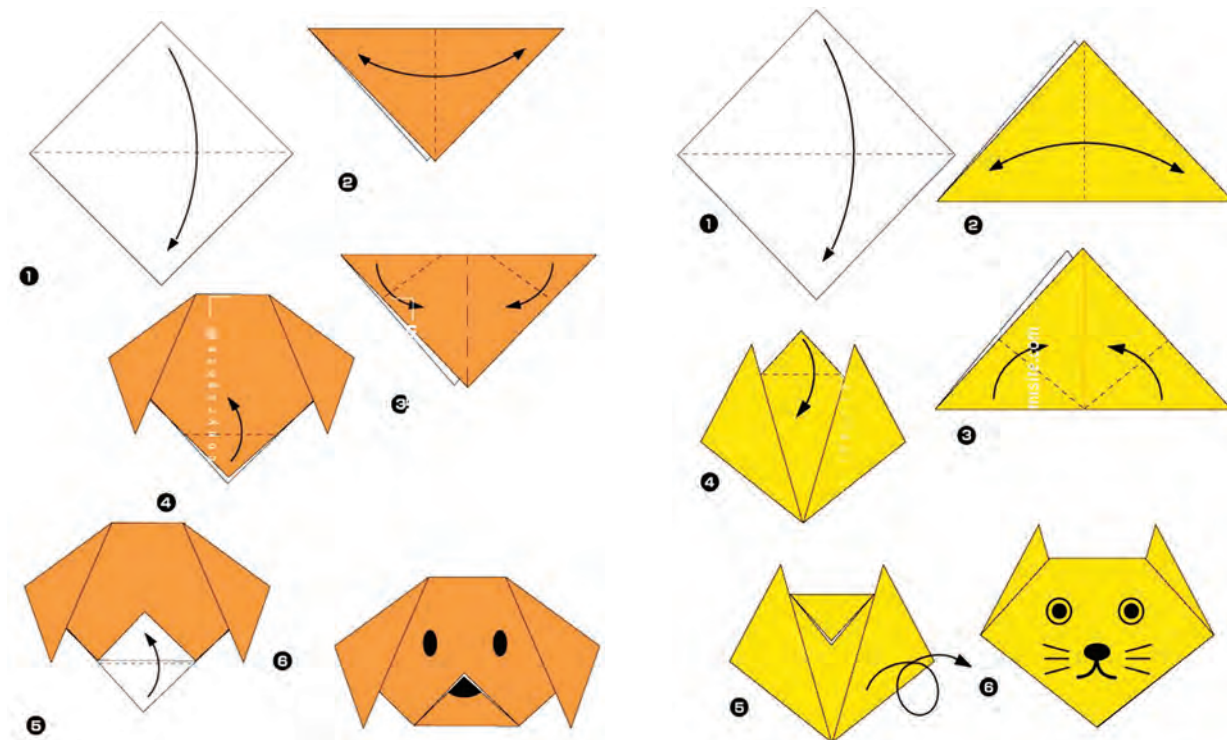
– پس برو ببینم چه کار می‌کنی!

و روز بعد هاشم به مرخصی رفت. قند توی دلش آب شده بود. از خوشحالی نمی‌دانست چه کار کند. می‌شد داماد فرمانده لشکر، وای چه افتخاری!

اور یگامی

تهیه کننده: فریبا زند

سرگرمی



اور یگامی زمانی در برنامه درسی و حتی مهدکودک‌های ژاپنی نیز وارد شد تا کودکان هنر و مهارت کار با دستانشان را بیاموزند. از آن زمان تا کنون کاغذ مربعی ۱۵ در ۱۵ سانتی متری اور یگامی در همه جا فروخته می‌شود.

برای ساختن یک شکل کاغذی باید با دقت، ظرافت و حوصله عمل کرد. ظرافت مهم‌ترین عامل در ساختن این شکل‌ها است. برای آنکه در ساختن مدل‌ها دچار اشکال نشوید باید با قواعد اصلی کار آشنا شوید. تمام مدل‌ها بر

یک برگ کاغذ مربع شکل آغاز می‌شود، که هر روی آن ممکن است به رنگ متفاوتی باشد و بدون بریدن کاغذ ادامه می‌یابد. البته بر خلاف باور عمومی، اریگامی‌های باستانی ژاپن، کمتر سختگیری روی این قرارداد داشته و گاهی از بریدن کاغذ در هنگام آفریدن طرح و یا شروع کردن با کاغذهای مستطیل، دایره و دیگر کاغذهای غیرمربع استفاده می‌شد. اور یگامی مدرن هم از سال ۱۹۵۰ میلادی به بعد با انتشار کتاب‌های آقای یوشی‌زاوا شروع شده و در هنر، علم و صنعت کاربردهای مهمی پیدا کرده است.

کلمه اور یگامی از دو کلمه اوری (ori) و گامی (gami) تشکیل شده است. اوری به معنای تا زدن و گامی هم به معنای کاغذ. پس اور یگامی یعنی هنر و اندیشه تا زدن کاغذ (و حتی مواد دیگری مانند پلاستیک، فلز و غیره). اور یگامی به گونه‌ای است که همه مردم در سنین مختلف قادر به ساختن شکل‌های حیوانات، پرندگان، ماهی‌ها، وسایل دکوری؛ شکل‌های هندسی و حتی معماری هستند. اور یگامی یک هنر ژاپنی بود که اکنون شهرت جهانی دارد. به طور کلی، طرح‌های اور یگامی با



اتومبیل است، که باید نهایت ظرافت و دقت در ساخت آن لحاظ شود. حتی ساختمان بزرگترین تلسکوپ فضایی جهان به نام چشم شیشه‌ای، بر اساس قوانین اریگامی طراحی شده است؛ این تلسکوپ مثل یک گل باز می‌شود.

در اینجا، الگوی برخی از اشکال ساده اوریگامی آورده شده است. مهارت سرانگشتان خود را بیازمایید و سعی کنید الگوهای بیشتری را یافته و از ساختن آنها لذت ببرید. راستی، کدامیک از شما تا به حال هواپیما یا قایق کاغذی درست کرده؟

آیا می‌دانستید هواپیماها و قایق‌هایتان هم اوریگامی هستند؟

• انتخاب کاغذ باید از نظر رنگ و میزان استقامت، متناسب با شکل موردنظر باشد.

• مراحل انجام کار به صورت طرح‌هایی ارائه شده است. برای انجام هر مرحله به طرح مربوط به آن توجه کنید.

• پس از انجام هر مرحله، به شکل بعدی نگاه کنید. آنچه را که ساخته‌اید باید مانند آن شکل باشد.

جالب است بدانیم اوریگامی در کیهان‌شناسی، ریاضیات، بیولوژی، مهندسی، معماری و زندگی روزمره نیز مورد استفاده بسیاری دارد! مثلاً یکی از هزاران کاربرد اریگامی، استفاده از آن در ساخت air bag

اساس درس‌هایی ساخته می‌شود. هر درس چهارچوب شکل موردنظر را تشکیل می‌دهد و در ساختن چندین شکل متفاوت به کار می‌رود. با ساختن شکل‌های مختلف به تدریج بر طرح‌های هر درس مسلط می‌شوید و بعد از مدتی تکرار و تقلید از روی مدل‌های داده شده، خودتان می‌توانید شکل‌های تازه‌تری خلق کنید. قواعد اصلی هنر شکل‌سازی با کاغذ:

- تا کردن کاغذ، باید بر روی یک سطح صاف و سخت انجام شود.
- تمام تاها باید با دقت انجام شود.
- تاها باید صاف و فشرده باشد و به وسیله ناخن خط انداخته شود.

ا	ر	ا	ا	م	س	م	ک	س	ا
م	ک	ت	ع	و	د	ل	م	ی	ح
ی	و	ا	ل	ا	ر	ف	و	ا	د
ن	ت	ب	م	د	س	ب	ز	ض	ا
ه	د	ا	ی	ت	ه	ا	ش	ی	ث
خ	ر	د	ا	د	ص	د	ا	ق	ت
ا	س	ت	ق	ل	ا	ل	ش	ب	ط
ر	م	ض	ا	ن	ح	ر	ک	ت	ا
ش	ه	ر	ی	و	ر	ز	ر	د	ه
پ	ی	ا	م	ب	ر	ش	ک	ر	ر

برای مل جدول، کلمات زیر را در جدول در فانه‌های افقی و عمودی بیاورید و خط بزنید. مروف باقیمانده، رمز جدول هستند.

امین	آموزش
سکوت	ریاضی
هدایت	سواد
خرداد	احداث
شهریور	ظاهر
کتاب	استقلال
رمضان	شب
الفبا	حرکت
معلم	زرد
صداقت	شکر
پیامبر	

طراح جدول: سروش احمدی

بوی نرگس

بال در بال پرستوهای خوب
می‌رسد آخر سوار سبزپوش
جامه‌ای از عطر نرگس‌ها به تن
شالی از پروانه‌ها بر روی دوش

نام تو

باد توی گوش برگ چه گفت
لحظه‌ای که رنگ برگ زرد شد
لحظه‌ای که شعله‌های خنده‌اش
ناگهان فرو نشست و سرد شد

توی باغ‌ها چه چیز را نسیم
جار زد که خواب شاخه‌ها شکست
بوته باز شعله ور شد و شکفت
ساقه‌های نازکش به گل نشست

باد توی گوش برگ‌های باغ
جمله‌ای نگفت غیر نام تو
شاخه پر ز برگ و گل نشد مگر
با نگاه گرم و با کلام تو
در سکوت این شب این شب سیاه
باز هم تو خوب دیده می‌شوی
هر کجا نامی از تو می‌رود
مثل بادها شنیده می‌شوی

پیش پای او، به رسم پیشواز؛
ابر با رنگین کمان، پل می‌زند
باغبان هم - باغبان نوبهار -
بر سر هر شاخه‌ای، گل می‌زند

تا می‌آید پرده‌ها از خانه‌ها
باز توی کوچه‌ها سر می‌کشند
مرغ‌های خسته و پرسته هم
از میان پرده‌ها، پر می‌کشند

در فضای باغ‌ها، پر می‌شود
باز هم فواره گنجشک‌ها
هر کجا سرگرم صحبت می‌شوند
شاخه‌ها درباره گنجشک‌ها

باز می‌پیچد میان خانه‌ها
بوی صندل، بوی کندر، بوی عود
می‌رسد فصل بهاری جاودان
فصلی از عطر و گل و شعر و سرود

داستان گرگ و بزغاله

سمیه محمدی

نیست. خود به پیشواز گرگ رفت و گفت: شبان من را به نزد تو فرستاده و گفت که امروز از تو هیچ رنجی به ما نرسید، اکنون به پاداش این رفتار نیکو و مهربی که به ما داشتی، من برای تو آوازی سردهم تا تو شادمان شوی و خوراکی که از من می‌سازی به کامت خوش باشد.

گرگ دل‌فریفته‌ناز و کرشمه‌بزغاله و گرفتار گرفتار او شد و به بزغاله گفت کارش را انجام دهد. بزغاله ناله سینه را چنان با آهنگ بلند سر داد که پژواک آن از آن کوهسار به گوش شبان رسید. شبان مانند باد بر سر گرگ دوید و آتش در خرمن آرزوی گرگ افکند! گرگ به گوشه‌ای گریخت و ناامید و زیان‌کار سر بر زانوی تفکر گذاشت که این چه بی‌خردی‌ای بود که من کردم! چرا گذاشتم که بزغاله من را به بازی بگیرد تا به فریب چنین افسونی، افسار آرمان و آرزوی من را در دست گیرد. پدر من وقتی خوراکی می‌یافت، کجا به آواز خوانندگان گوش می‌کرد که پیش او آواز خوش بسرایند و خوراک خویش را بخورد؟!

زمانی گرگی در بیشه‌ای می‌زیست. روزی پیرامون شکارگاهی که همیشه از آنجا شکار می‌کرد، بسیار بگشت اما چیزی پیدا نکرد. در آن روز شبانی در نزدیک جای او گله گوسفند می‌چراند. گرگ از دور دیده‌بانی می‌کرد و از پاسبانی چوپان اندوهگین بود و با خود می‌گفت: «آبی می‌بینم و سخت تشنه هستم اما هیچ راهی برای به‌دست آوردن آن نیست.» شبان‌گاه که شبان گله را از دشت به‌سوی خانه راند، بزغاله‌ای در راه جا ماند. چشم گرگ بر بزغاله افتاد و پنداشت که زمانه یار او شده و به آرزویش رسیده است و قصد گرفتن بزغاله کرد. بزغاله که خود را گرفتار دید، دانست که راه رهایی جز چاره‌اندیشی



فرزند خراسان، فرزند کردستان، فرزند ایران...

تصویر دوران نوجوانی
شهید محمود کاوه
در فیلم سینمایی
«شورشیرین»

سکینه سعادت حسینیان



به‌خوبی جلوه گر شده است. شهید کاوه در این منطقه برای مبارزه با ضدانقلاب (که توطئه جدایی آن نقطه از میهن را در ذهن می‌پروراند) شب و روز نداشت و به‌دلیل تلاش، جدیت و پشتکار، در مدت کوتاهی به سمت فرماندهی عملیات سپاه سفز منصوب شد و در این زمان با ناباوری همگان همراه تعداد کمی نیرو، عملیات آزادسازی منطقه مرزی بسطام را با شهامت غیرقابل وصفی طرح‌ریزی و ۴۵ کیلومتر جاده مرزی را طی یک مرحله و در عرض ۲۴ ساعت در قلب منطقه تحت نفوذ ضد انقلاب آزاد نمود.

ضد انقلاب که با برخورداری از سلاح و امکانات و نیروی رزمی فراوان، عرصه را برای نیروهای نظامی و انتظامی تنگ کرده بود، با ورود این جوانان به صحنه عملیات، به این نتیجه رسید که ماندن در کردستان برایش سنگین تمام خواهد شد. شهید کاوه و همزمانش با عملیات پی در پی، مزدوران استکبار را در منطقه منفعل و مستاصل نموده بودند تا جایی که ضدانقلاب

شهید کاوه دوران تحصیلات ابتدایی خود را در شرایط دوران پیش از انقلاب سپری کرد. او به سال ۱۳۴۰ ه.ش در مشهد مقدس، در خانواده‌ای مذهبی و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت (ع) متولد شد. یازدهم شهریور ماه ۱۳۶۵، روزی است که روح این سردار شجاع اسلام در عملیات کربلای ۲ بر بلندای قله ۲۵۱۹ حاج عمران به پرواز درآمد و دل صخره و کوه، یاد و خاطره شجاعت او را در خود ثبت کرد. فیلمنامه اثر به قلم جواد اردکانی، و با همکاری دو تن از رزمندگان گذشته جنگ تحمیلی یعنی مجید ایافت و ماشاء اله شاهمرادی نگارش یافته است.

در فیلم شورشیرین، کاوه را می‌بینیم که به همراه تعدادی از برادران جوان و نوجوان پاسدار جهت آزادسازی شهر بوکان وارد کردستان شده است. او به‌دلیل لیاقت‌ها و مهارت‌هایی که داشت در همان ابتدا به‌عنوان فرمانده یک گروه دوازده نفره انتخاب شد. این مسایل در پنجره دوربین فیلمبرداری محمد تقی پاک‌سیما،

تیپ ویژه شهدا به عنوان محور اصلی فیلم شور شیرین، می تواند دلیلی باشد؛ بر بسنده کردن به همین مقطع زمانی نوجوانی در زندگی کاوه و تمرکز بر آن برای ساخت فیلم سینمایی. آزادسازی سد بوکان و جاده ۴۷ کیلومتری آن، آزادسازی جاده صائبین دژ به تکاب، پاکسازی منطقه کیلر واشتوزنگ، آزادسازی محور استراتژیک پیرانشهر به سردشت که به عنوان مرکز و نقطه ثقل ضد انقلاب به شمار می آمد و منجر به انهدام مرکز رادیویی آنها و فتح ارتفاعات مهم مرزی منطقه آلماتان و کشتن بیش از ۷۵۰ نفر از ضد انقلاب گردید، از جمله نبردهای تهاجمی بود که توسط شهید کاوه و همزمانش در تیپ ویژه شهدا طرح ریزی و به اجرا گذاشته شد.

صفات ارزنده و ویژگی های ایمانی که این شهید داشت باعث شد که خود را وقف انقلاب کند و با اهمیتی که کردستان برای وی داشت خود را فرزند کردستان معرفی می کرد.

به همین خاطر است که در لحظه آخر فیلم حسن ختام اثر با نگارش این القاب روی پرده سینما صورت می گیرد: فرزند خراسان، فرزند کردستان، فرزند ایران.

روحیه والا و انسان دوستی او به قدری در اطرافیان اثر می گذاشت که با وجود تبلیغات سوء دشمنان و ایجاد جو مسموم علیه آن شهید و یگان تحت امرش، هنگامی که به درجه رفیع شهادت نایل شد، مردم مهاباد با پای برهنه زیر پیکر پاک و مطهر سردار بزرگ خود بر سر و سینه می زدند و اشک می ریختند و ضدانقلاب را نفرین می کردند.

او با الهام از سخن خداوند که در وصف مومنان بیان شده است: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»، در قلب مردم و نیروها جای گرفته بود و هیچ انگیزه ای جز خدمت به انقلاب و احیای ارزش های الهی نداشت. با وجودی که در مقابل ضدانقلاب سازش ناپذیر، جسور و با شهامت بود، اما در داخل تیپ با نیروهای تحت امر خود برخوردی بسیار متواضعانه و باصفا و صمیمی داشت و همین تواضع او سبب شده بود که محبوبیت خاصی در بین نیروها داشته باشد.



در اوج استیصال و درماندگی برای زنده یا مرده او جایزه تعیین کرده بود.

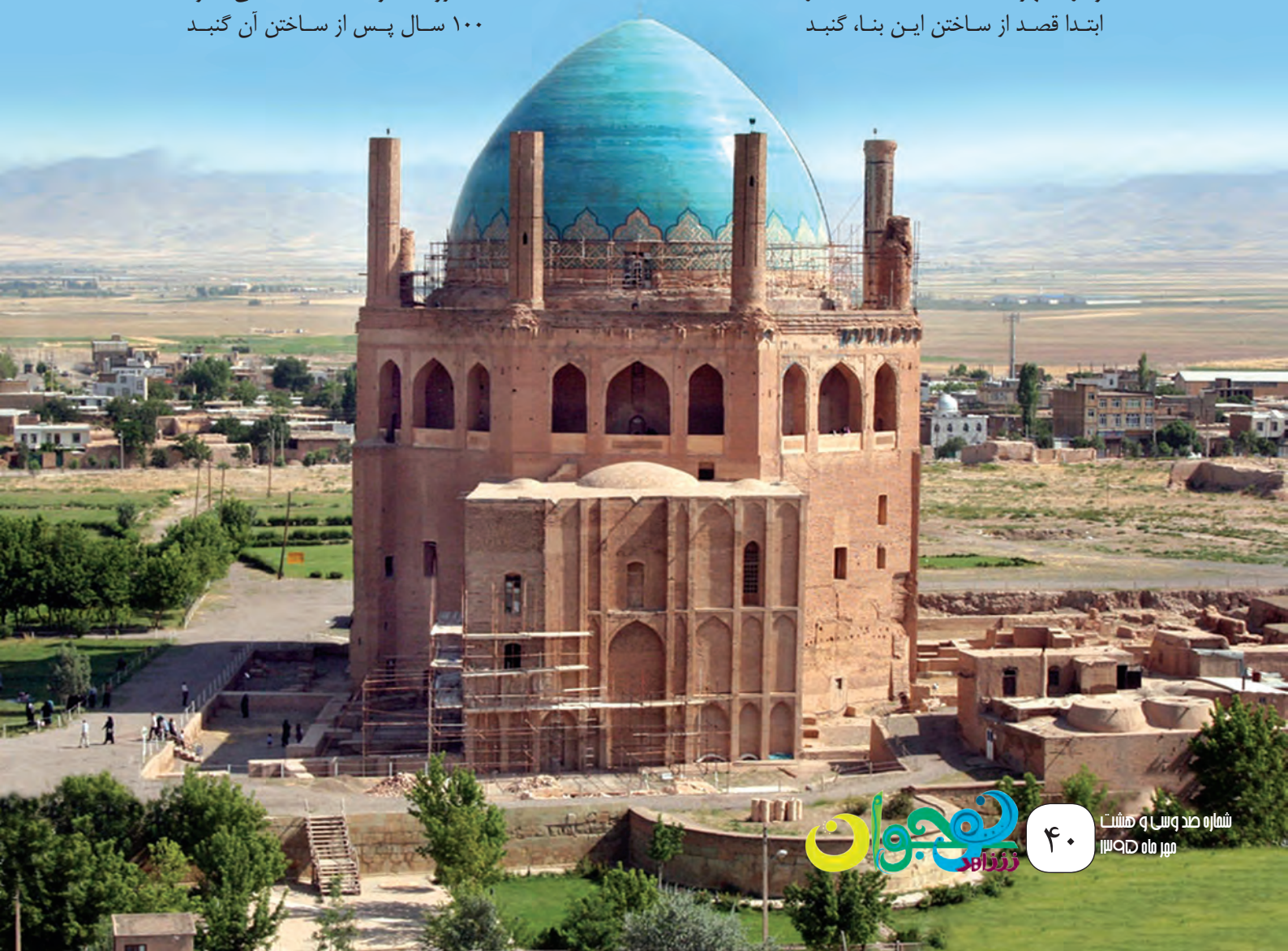
پس از گذشت حدود یک ساعت از آغاز فیلم که مخاطب تنها با توصیفاتی از قدرت و شجاعت کاوه رو به رو است؛ بالاخره با غائله خانه بنفشه، و شهادت همه پاسداران آن منطقه، کاوه عملاً وارد صحنه می شود تا ضرب شصتی نشان دشمنان دهد. او به دنبال عملیات سرنوشت ساز نیروهای سپاهی در محورهای مختلف کردستان و همزمان با تشکیل تیپ ویژه شهدا (که فرماندهی آن بر عهده شهید ناصر کاظمی بود) به عنوان فرمانده عملیات این تیپ انتخاب شد. پس از مدت کوتاهی از فعالیت او آوازه تیپ ویژه شهدا، آنچنان ضدانقلاب ها را متحیر ساخت که به کلی روحیه خود را از دست دادند و در مقابل هر یورش رزمندگان اسلام، فرار را بر قرار ترجیح می دادند و می دانستند که مقاومت در مقابل این یگان جز خسارت و نابودی ثمری نخواهد داشت.

در کنار آثار بزرگ و تاریخی ایران، گنبد سلطانیه اثر تاریخی دیگری است که به عنوان بزرگترین گنبد آجری جهان در فهرست آثار ارزشمند ایران و جهان ثبت شده است. تاریخ ساخت این بنا به دوران ایلخانیان بازمی‌گردد. زمانی که اولجایتو به سلطنت رسید دستور داد شهر بزرگ سلطانیه را بسازند و در آن شهر آرامگاهی باشکوه بسازند. وی برای ساخت این بنا تمام هنرمندان و صنعتگران و نجار ماهر ایران را به شهر سلطانیه کوچ داد و برای زندگی آنها محل‌هایی در نظر گرفت. بدین ترتیب در فاصله سال‌های ۷۰۲ تا ۷۱۲ هجری قمری گنبد سلطانیه یا مقبره اولجایتو در استان زنجان و در شهر سلطانیه ساخته شد. در ابتدا قصد از ساختن این بنا، گنبد

گنبد سلطانیه

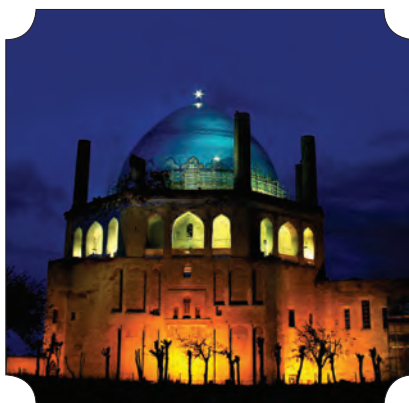
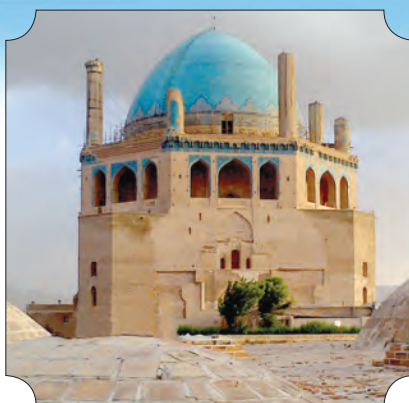
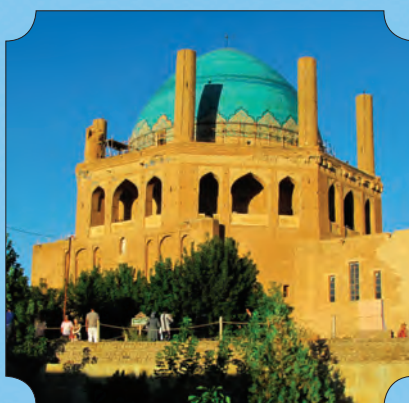
تهیه کننده: روزان داوودی

باشکوهی بود که مرقد حضرت علی (ع) را به آنجا منتقل کنند. علت این کار، شیعه شدن اولجایتو و گرایش او به امام علی (ع) بود. به همین دلیل هم نام خود را محمد خدابنده گذاشته بود. اما بعد از تمام شدن بنا، علمای دین با این کار مخالفت کردند و سلطان محمد خدابنده هم از این کار منصرف شد. گنبد سلطانیه از هر نظر بنایی منحصر به فرد و شگفتی‌ساز است. ظاهراً آن را با الهام از مقبره سلطان سنجر در مرو طراحی کرده‌اند با این تفاوت که مقبره سلطان سنجر مربع است در حالیکه سلطانیه ۸ ضلعی است. این گنبد به حدی در دوره خود معروف بود که گفته می‌شود ۱۰۰ سال پس از ساختن آن گنبد



متر، بزرگ‌ترین گنبد تاریخی در ایران و بزرگترین گنبد آجری در جهان است. این گنبد نخستین گنبد دو جداره در جهان است که نمی‌توان نمونه‌ای قدیمی‌تر از آن در جهان یافت. ضخامت گنبد ۱۶۰ سانتی‌متر است و یک فضای خالی بین دو پوسته گنبد وجود دارد که ۶۰ سانتی‌متر است و باعث شده ساختمان در برابر زلزله مقاوم باشد.

پس از مرگ اولجایتو در سال ۷۱۶ هجری قمری و حمله تیمور اوضاع شهر تغییر کرد و به جز گنبد آرامگاه سلطان محمد خدابنده تمام بناهای آن از بین رفت. این بنا به شماره ۱۶۶ در تاریخ ۱۳۱۰/۱۰/۱۵ ه. ش در فهرست آثار ملی ایران تحت عنوان مقبره سلطان محمد خدابنده، اولجایتو به ثبت رسیده است.



کلیسای سانتا ماریا دل فیوره در شهر فلورانس کشور ایتالیا را با الهام از آن ساختند.

رنگ اصلی در تزئین بنا آبی است که از آبی کمرنگ و آسمانی تا فیروزه‌ای و حتی سبزی تیره در کل آن دیده می‌شود. بنا دارای ۳ در ورودی است. ۸ پلکان مارپیچ طبقات را به هم وصل می‌کند. بالای چهار ایوان اصلی بنا، چهار پنجره بزرگ وجود دارد. بدنه اصلی گنبد و تمام ساختمان آن با آجر ساخته شده و گنبد با روکش کاشی‌های فیروزه‌ای و لاجوردی تزئین شده است چنانچه گویی جامه‌ای فیروزه‌ای بر تن کرده است.

بنا ۸ مناره دارد که سقف فیروزه‌ای باشکوهی بر روی آن قرار گرفته است. در تمام بنا هم آیات قرآن و نوشته‌های مذهبی بر دیوارها و کتیبه‌ها دیده می‌شوند.

نکته جالب این است که گذشته از این که بنا به عنوان آرامگاه ساخته شده است، به عنوان ساعت هم مورد استفاده قرار می‌گرفته! آن هم ساعت آفتابی. نوری که از سوراخ اصلی گنبد می‌تابد، نشان‌دهنده زمان ظهر، نوری که از پنجره‌های بزرگ عبور می‌کرده نشان‌دهنده ساعت و نوری که از پنجره‌های کوچک عبور می‌کرده دقیقه را مشخص می‌کرده است.

این بنا از سه فضای گنبدخانه، تربت‌خانه و سردابه تشکیل شده است. در تربت‌خانه کاشی‌های طلایی رنگ و هشت گوشه هستند که از لحاظ هنر کاشی‌پزی فوق‌العاده ممتاز و کم نظیر هستند. گنبد آرامگاه، با ارتفاع ۴۸/۵۰ متر و قطر دهانه ۲۴/۴۰

منابع:

اسناد و مدارک موجود در کتابخانه و مرکز اسناد واقع در گنبد سلطانیه سید افشین امیرشاهی، گنبد سلطانیه یادگار نبوغ و خلاقیت معماران ایرانی، روزنامه همشهری ۱۳۷۷/۷/۱۳، سال ششم، شماره ۱۶۵۹، صفحه ۱۹.

احمد اصغریان جدی، کلیاتی درباره معماری گنبد سلطانیه، فرهنگ معماری ایران، شماره ۲ و ۳، فروردین ۱۳۵۵، صص ۶۷-۶۲. عبدالله قوچانی، گنبد سلطانیه به استناد کتیبه‌ها، انتشارات گنجینه. سایت اطلاع‌رسانی گنبد سلطانیه ۵- خبرگزاری میراث فرهنگی کشور

kojaro.com

hamshahrionline.ir

chn.ir

tebyan.net

beytoote.com



ابوعلی سینا

(زاده ۳۵۹ ه. ش. در بخارا و درگذشته در ۲ تیر ۴۱۶ در همدان)

تهیه کننده: مهدی اسماعیل پور

از دستورالعمل‌های او تبعیت می‌کردند. در سن ۱۸ سالگی، ابن سینا بر بسیاری از علوم که بعدها شناخته شدند، تسلط یافت. پیشرفت‌های بعدی وی، مرهون استدلال‌های شخصی‌اش بود. به دلیل آنکه در آن زمان، عربی زبان رایج آثار

ابن سینا در جمع ده فیلسوف بزرگ همه ادوار جهان قرار دارد. وی در سنین کودکی و نوجوانی و دقیقاً در ۱۴ سالگی از معلمان خود پیشی گرفت؛ درحالی‌که اصلاً کسی را نداشت که از وی علوم طبیعی یا داروسازی را فرا بگیرد و پزشکان مشهور

به زبان عربی سروده‌است و حتی منظومه‌هایی مثل قصیده ارجوزه در مسایل علمی ساخته‌است. اشعاری نیز به زبان فارسی از او روایت کرده‌اند که برخی از آن‌ها به نام دیگران نیز آمده‌است و با توجه به اسلوب و معانی آن‌ها باید در انتساب این اشعار به ابن سینا تردید روا داشت



روز کی چند در جهان بودم
بر سر خاک باد پیمودم
ساعتی لطف و لحظه‌ای در قهر
جان پاکیزه را بیالودم
باخرد را به طبع، کردم هجو
بی‌خرد را به طمع بستودم
آتشی برافروختم از دل
و آب دیده ازو بیالودم
با هواهای حرص شیطانی
ساعتی شادمان نیاسودم
آخرالعمر چون سرآمد کار
رفتم و تخم کشته بدرودم
گوهرم باز شد به گوهر خویش
من از این خستگی بیالودم
کس نداند که من کجا رفتم
خود ندانم که من کجا بودم

از شیوه نگارش کتاب‌های علمی و فلسفی ابن سینا و اشعار عربی او که مشهورترین آن‌ها قصیده عینییه روحیه است به خوبی می‌توان توانایی و تسلط او در شاعری و سخنوری در ادبیات عرب را

علمی بود، ابن سینا و سایر دانشمندان ایران‌زمین که در آن روزگار می‌زیستند کتاب‌های خود را به زبان عربی نوشتند. بعدها بعضی از این آثار به زبان‌های دیگر از جمله فارسی ترجمه‌شد. از جمله اثر «قانون در طب» که توسط عبدالرحمن شرفکندی به زبان فارسی ترجمه شده‌است. افزون بر این، ابن سینا در ادبیات فارسی نیز دستی قوی داشته‌است. بیش از ۲۰ اثر فارسی به او منسوب است که از میان آن‌ها، بی‌گمان «دانشنامه علائی» و «رگشناسی» (رساله نبض) از نوشته‌های او است. آثار فارسی ابن سینا، مانند سایر نثرهای علمی زمان وی، با رعایت ایجاز و اختصار کامل نوشته شده‌است. ابن سینا برای بیان مفاهیم نو به فارسی در آثار خود دست به واژه‌سازی زده‌است.

کتاب قانون در سال ۱۳۶۰ توسط مرحوم شرفکندی (ماموستا هژار) از زبان عربی به زبان فارسی امروزی ترجمه شد و توسط انتشارات سروش منتشر و تاکنون چندین بار تجدیدچاپ شده‌است. کتاب قانون در دانشگاه‌های اروپایی و آمریکایی تا دو قرن پیش مورد استفاده پزشکان بوده و به بیشتر زبان‌های دنیا ترجمه شده‌است، کتاب پزشکی قانون بعد از کتاب مذهبی انجیل بیشترین چاپ را داشته‌است.

ابن سینا نظریه‌پردازی با دیدگاه‌های موسیقایی است. او مرد دانش و نه کنش در موسیقی بود؛ ولی آنچنان از همین دانش نظری سخن می‌راند که گویی در کنش نیز چیره‌دست است. گمان می‌شود ابن سینا و فارابی از بنیادگذاران نخستین پایه‌های هارمونی در موسیقی بوده‌اند. آثار موسیقایی ابن سینا روی هم‌رفته پنج اثر مهم اوست که در بخش‌هایی از آنها به موسیقی پرداخته شده:

۱. شفا که نام بخش موسیقی آن «جوامع علم الموسیقی» است
 ۲. المدخل الی صناعة الموسیقی (در دسترس نیست)
 ۳. لواحق (در دسترس نیست)
 ۴. دانشنامه علائی
 ۵. نجات
 ۶. اقسام العلوم
- ابن سینا در شعر نیز دستی داشته و اشعار زیادی

**دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت
یکموی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت
آخر به کمال ذره‌ای راه‌نیافت**



دریافت. اشعار فارسی‌ای که به ابن‌سینا نسبت داده‌اند، روی هم رفته ۲۲ قطعه و رباعی در ۶۵ بیت می‌شود، ولی در صحت انتساب آن‌ها به وی تردید کرده‌اند.

در میان ابیات ابوعلی سینا طنزهای تکان‌دهنده‌ای به چشم می‌خورد که نشان از بی‌ارزشی جهان هستی و ضعف و ناتوانی آدمیان از دیدگاه اوست. این دانشمند بزرگ ایرانی، در همدان درگذشت و مقبره وی هم‌اکنون در این شهر است. دولت جمهوری اسلامی ایران در ژوئن ۲۰۰۹ به‌عنوان نشانی از پیشرفت علمی صلح‌آمیز ساختمان-مجسمه‌ای به شکل چهارتاقی که ترکیبی از سبک‌های معماری و تزیینات هخامنشی و اسلامی در آن دیده می‌شود را به دفتر سازمان ملل متحد در وین هدیه داد که در محوطه آن در سمت

راست ورودی اصلی قرار داده شده‌است. در این چهارتاقی مجسمه‌هایی از چهار فیلسوف ایرانی خیام، ابوریحان بیرونی، زکریا رازی و ابوعلی سینا قرار دارد.

بخشی از ترجمه فارسی وصیت نامه شیخ ابوعلی سینا که در نامه‌ای برای ابوسعید ابوالخیر فرستاده را در زیر می‌خوانیم:

«آغاز هر فکر و انتهای هر اندیشه باید خدای باشد، باطن و ظاهر هر شیء که مورد اعتبار و عبرت او قرار گرفت باید او را به خدای تعالی توجه دهد. و از نظر کردن به خدای، چشم را از پلیدی و آلودگی‌های بخشد. با قدم نفس که به حال قیام در مقام حضور بر پای ایستاده باید عالم ارواح مجرده را سیر نماید و با عقل و خرد خویش آن‌چه را که از آثار و عظمت مقام ربوبی در آن به اسرار نهفته است، مشاهده کند.

جمال شاهد ازلی را جز به دیده بصیرت نتوان دید. ذات کبریائی او قابل ادراک و ابصار نیست. فروغ اوست که در باطن و ظاهر و اشیاء جلوه‌گر است. برای این‌که هر فردی را به کمال مطلوب خویش رساند. از هر موجودی پرتو نور او ساطع است و در هر ذره از ذات این نشانه موجود که اوست، خدای یگانه که هستی هر هستی به هستی اوست.

تا زمانی که نفس به مختصر شیئی تغییر حال یافته و دگرگون می‌گردد و تا وقتی که توجهش به حدود الفاظ و در پی نزاع قیل و قال است، هرگز از آلودگی‌ها و پلیدی‌ها خلاص نگشته و پاک نمی‌گردد.

خدای متعال دوست و دوستدار و والی آن اشخاصی است، که آئین مقدس اسلام را پذیرفته و ایمان آورده‌اند و چون ما به حال و دل آن را قبول نموده و گردن نهاده‌ایم، پس خدای متعال ما را بس و بر غیر او هم نظر نخواهیم داشت، چه بسیار خوبست آن کسی که ما امور خود را بدو سپرده‌ایم.

منابع

buali.ir

fa.wikipedia.org

daneshnameh.roshtd.ir

مجموعه خاطرات هم‌زمان و یاران شهید محمدرضا امانی

معرفی کتاب: سیدمیثم مطهری

«میثم روایتگر شلمچه»

تالیف: شادروز امانی

در گذر زندگی و در عبور لحظه‌ها ... نام‌ها و یادهایی ماندگارند، همواره لبریز
طراوتند،

همچون نسیم سپیده‌دمان لبریز شکفتن و امیدند،
همواره در جوششند و خاموشی و فراموشی ندارند،

مثل شهید و شهادت، مثل ایثار و فداکاری، مثل ایمان و عقیده، در این میان
به دنیا کردگان خدا خواه و خدا خوان، حقیقت بر لبان همه مآذنه‌های تاریخ که
زمین را از رخوت و سستی رویش و ایمان فرامی‌خوانند.

مثل شهدای این کهن و بوم بر، شهدای ایران اسلامی،
مثل شهید محمد رضا امانی «میثم» که دیربست بیرق نام و یادش بر بلندای
باور این مردم در اهتزاز است،

شهید قلم، شهید هنر، شهید صداقت و اخلاص، فرزند صادق جان‌فشان دین و
وطن که چه شکوهی در نام نجیبش موج می‌زند ...

این فرازی بود از مقدمه کتاب «میثم روایتگر شلمچه» که احساس یک برادر
را در مورد برادر شهیدش بیان می‌کرد. شادروز امانی، برادر شهید محمدرضا
امانی، حدود یکصد خاطره از هم‌زمان و دوستان او از دوران کودکی تا
نوجوانی این شهید هنرمند را در این مجموعه گردآورده است. نکته جالب
توجه درباره این شهید فعالیت هنری و خبرنگاری در جبهه‌های نبرد است که
همکاران و هم‌زمان شهید در این باب هم خاطراتی نقل کرده‌اند.

این خاطرات، بدون دخل و تصرف و با افزودن جذابیت‌های داستانی روایت
شده و خاطرات خانواده معزز شهید از جمله والدین و خواهران و برادران
شهید هم زینت‌بخش کتاب است. خلاقیت شهید امانی، به واسطه فعالیت
اجتماعی و هنری توانایی که داشت؛ او را به سمت صحنه تئاتر هم سوق داد و
این شهید بزرگوار در سنگر تئاتر هم از مبارزه با اهریمن دست برنداشت.

علی قانعی و «حجت‌الاسلام سیدحسن حسینی» امام جمعه شیروان در
دوران دفاع مقدس برخی هستند. کتاب «میثم، روایتگر شلمچه» به سفارش
اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان خراسان شمالی توسط
انتشارات «سناباد» در ۱۲۰ صفحه، با شمارگان هزار جلد به چاپ رسیده که ۲۵
هزار ریال نیز قیمت گذاری شده است.

لطایف ملانصرالدین

شیدا آقایی

الاغ فروشی ملا

یک روز ملا الاغش را به بازار برد که بفروشد. هر مشتری که برایش می‌رسید اگر جلو می‌آمد خر دهانش را باز می‌کرد که گاز بگیرد و اگر از عقب می‌رسید لگد می‌انداخت. شخصی آنجا بود. به ملا گفت: با این وضع کسی این الاغ را نمی‌خرد. ملا گفت: مقصود من هم فروش آن نیست! می‌خواهم مردم بدانند من از دست این حیوان چه می‌کشم!

سرکه هفت ساله

یک روز شخصی نزد ملا آمده و پرسید مشهور است که شما سرکه هفت ساله دارید. آیا حقیقت دارد؟ ملا گفت: بلی. آن شخص خواهش کرد که یک کاسه به او بدهد. ملا گفت: عجب، اگر می‌خواستم این سرکه را به کسی بدهم که یک ماه هم نمی‌ماند چه برسد به هفت سال!

دزد در خانه ملا

ملا شبی در خانه خفته بود. دزدی کم‌روزی وارد شد و مختصر اثاثیه را گرد آورده به دوش کشید و بیرون رفت. ملا هم برخاسته رختخواب خود را برداشته عقب او روان شد تا هر دو وارد منزل دزد شدند. دزد او را دید با عصبانیت گفت اینجا چه می‌خواهی. ملا گفت: هیچ. تغییر منزل داده‌ام، اجرت باربری شما هم جایی نخواهد رفت!

یک ریال منفعت

ملا شبی در کنار رودخانه نشسته بود. ده نفر رسیدند. با ملا قرار گذاشتند که آنها را از رودخانه بگذرانند و نفری یک ریال بگیرد. او هم قبول کرد و نه نفر را سالم به آن سمت رساند. ولی آخرین مرد را چون خسته شده بود به رودخانه انداخت و جریان آب او را برد. دوستانش آواز کردند که این چه کاری بود کردی؟ ملا گفت: بد کردم یک ریال به شما فایده رساندم؟ اکنون نه ریال به من بدهید پس یک ریال منفعت شما!

یادگاری

مردی به ملانصرالدین گفت: جناب ملا، انگشتت را به عنوان یادگاری به من بده تا هر وقت به آن نگاه می‌کنم، یاد تو بیفتم. ملانصرالدین گفت: نمی‌دهم! تا هر وقت از سوز دلت، به انگشترم نگاه می‌کنی بیشتر یاد من می‌افتی که آن را به تو نداده‌ام!



حکایاتی از عید زاکانی

علی سروری

چاه

مردی پسرش در چاه افتاد. گفت: جان بابا، جایی مرو تا من بروم طناب بیاورم تو را بیرون کشم!

خانه فدا

به مردی گفتند پیر شدی و عمر خود را هدر دادی. توبه کن و به حج برو.

گفت: پولی ندارم که به حج بروم. گفتند خانه‌ات را بفروش. گفت آنگاه اگر بازگردم کجا منزل کنم و اگر بازنگردم و مجاور کعبه شوم آیا خداوند نخواهد گفت که ای پس گردنی خورده، چرا خانه خود را فروختی و آمدی در خانه من منزل کردی؟

خلعت سلطان محمود

از بهر روز عید، سلطان محمود خلعت هر کسی تعیین می‌کرد. چون به طلخک رسید فرمود که

پالانی بیاورید و به او دهید. وقتی مردم خلعت پوشیدند، طلخک آن پالان بر دوش گرفت و به مجلس سلطان آمد و گفت ای بزرگان، عنایت سلطان در حق من بنده از اینجا معلوم می‌شود که همه شما را خلعت از خزانه داده و جامه خاص از تن خود برکنند و بر من پوشانید!

پیر فارکش

سلطان محمود، پیری ضعیف را دید که بر پشتش خار می‌کشید. بر او رحمش آمد و گفت ای پیر دو سه دینار زر می‌خواهی یا درازگوشی یا دو سه گوسفند یا باغی که به تو دهم تا از این زحمت خلاصی یابی؟

پیر گفت: زر بده تا در میان بندم و بر درازگوشی بنشینم و گوسفندان در پیش گیرم و به بلخ بروم و به دولت تو در باقی عمر

آن‌جا بیاسایم.

سلطان محمود را خوش آمد و فرمود چنان کردند.

عیادت

مولانا قطب‌الدین به عیادت بزرگی رفت، پرسید که چه زحمت داری؟ گفت تبم می‌گیرد و گردنم درد می‌کند. اما شکر، که یک دو روز است تبم شکسته است اما گردنم هنوز درد می‌کند. مولانا گفت دل خوش دار که آن نیز در این دو روزه می‌شکند.

فر گمشده

فردی خرش گم کرده بود. دور شهر می‌گشت و شکر می‌گفت. گفتند چرا شکر می‌کنی؟ گفت از بهر آن‌که من بر خر ننشسته بودم، وگرنه من نیز امروز چهارمین روزی بود که گم شده بودم!



مناجات خواجه عبدالله انصاری

الهی از پیش خطر و از پس راهم نیست، دستم گیر که جز تو پناهم نیست.

الهی دستم گیر که آویز ندارم، و عذرم بپذیر که پای گریز ندارم.

الهی خود را از همه به تو وابستم، اگر بداری تو را پرستم و اگر نداری خود پرستم، نومید مساز، بگیر دستم.

الهی ما که به تو زنده ایم کی می میریم، ما که به تو شادمانیم کی اندوهگین شویم، ما که به تو عزیزیم هرگز چون ذلیل شویم؟

الهی چه غم دارد آن کس که تو را دارد؟

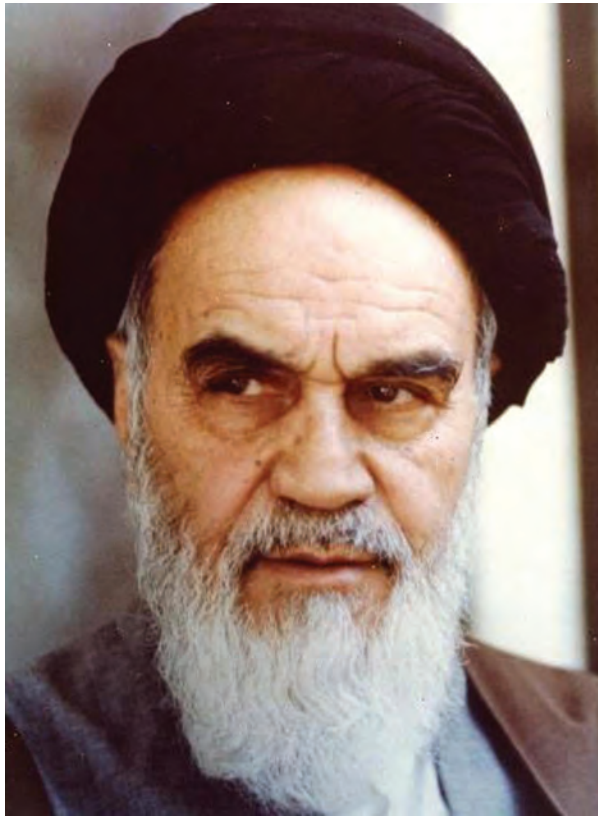
الهی دلی ده که شوق طاعت افزون کند و توفیق طاعتی ده که به بهشت رهنمون کند.

الهی نفسی ده که حلقه بندگی تو گوش کند و جانی ده که زهر حکمت تو نوش کند.

الهی دانایی ده که در راه نیفتیم و بینایی ده که در چاه نیفتیم.

آمین!

درباره خواجه عبدالله انصاری:
شیخ الاسلام ابواسماعیل عبدالله بن ابی منصور محمد، دانشمند و عارف اسلامی مشهور به «خواجه عبدالله انصاری» و «پیر هرات» در سال ۳۹۶ هجری قمری در هرات به دنیا آمد و در سال ۴۸۱ در این شهر از دنیا رفت.
او به مناجات هایش مشهور است.
از رساله های او که به نثر مسجع نوشته شده است می توان مناجات نامه، محبت نامه، قلندر نامه، نصایح، زاد العارفین، هفت حصار، رساله دل و جان، کنز السالکین، رساله واردات و الهی نامه را نام برد.



باور کنیم که خدای تبارک و تعالی حاضر است

توصیه امام خمینی به فرزندان امروزشان

تهیه کننده: ابوالفضل شهاامت

فرزنده! با قرآن این کتاب معرفت آشناشو؛ اگرچه با قرائت آن، راهی از آن به سوی محبوب بازکن. ... دعاها و مناجات‌هایی که از ائمه معصومین(ع) به ما رسیده است، بزرگ‌ترین راهنماهای آشنایی با او - جلّ و علا - است و والاترین راهگشای عبودیت و رابطه بین مق و خلق است و مشتمل بر معارف الهی و وسیله انس با اوست و... وسوسه‌های بی‌فبران تو را از تمسک به آنها و از انس با آنها غافل نکند.



مرکز سعادت یک ملت

رهبر انقلاب

تهیه کننده: ابوالفضل شهما

جوانان در هر برهه‌ای از تاریخ کشورها و ملت‌ها، می‌توانند یکی از مهمترین مراکز سعادت یک ملت باشند. علت هم این است که جوان از طهارت فطری برفوردار است. جوان، پاک و ناآلوده است. آلودگی‌هایی که در طول زندگی به سراغ انسان‌ها می‌آید و زنجیرهایی بر دست و پای روح آنان می‌بندد و آنان را از حرکت و عروج و تکامل باز می‌دارد، در مورد جوانان یا وجود ندارد و یا بسیار کم است. جوان، مهبط لطف پروردگار است و در بسیاری موارد دل او ممل جلوه‌ی عنایات ویژه‌ی الهی است. جوانان باید قدر این موهبت را بدانند. صفایی که می‌تواند روح انسان به دست بیاورد و با آن از لایه‌های گرفتاری مادی و آلودگی‌ها و پلیدی‌ها عبور کند و دامن خود را پاک نگه دارد، در جوانان بیش از همه انسان‌هاست.

ادبیات نوجوان

چاپ سوم



نویسنده: داوود امیریان

تصویرگر: رشید کارگر

برادران مزدور!



نشر شاهد منتشر کرده است

